

## مصاحبه با حسین شاه‌حسینی

فرزند مرحوم حاج شیخ زین‌العابدین شاه‌حسینی در مورد

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی

گفت‌وگو: علی ابوالحسنی (منذر)

ضبط خاطرات رجال که از آن تحت عنوان تاریخ شفاهی یاد می‌کنند امری مهم است که مواد تاریخی حاصل از آن در کنار اسناد مکتوب تکمیل‌کننده داده‌های تاریخی می‌باشد، که بعضاً گره‌گشای بسیاری از معضلات تاریخ معاصر است. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در کنار سایر فعالیت‌های پژوهشی - اطلاع‌رسانی خود از این مهم نیز غافل نمانده و به ضبط خاطرات رجال پرداخته و می‌پردازد. البته این مقدار در حد مقدمات مؤسسه بوده و مسلماً جوایبگوی زمینه‌ها و نیازهای موجود نمی‌باشد. کمک به ضبط خاطرات رجال چه به شکل معرفی افراد به مؤسسه و چه به شکل ارائه مصاحبه‌های انجام شده می‌تواند پر غنای این مجموعه بیافزاید. این امر خود خدمتی است فرهنگی که مؤسسه از آن استقبال می‌نماید. آنچه در این شماره می‌خوانید حاصل مصاحبه حجت‌الاسلام علی ابوالحسنی با آقای حسین شاه‌حسینی است که عیناً درج می‌شود. ضمن تشکر از آقای ابوالحسنی، از این نوع اقدامات استقبال نموده و آمادگی خود را جهت هر نوع همکاری با سایر علاتمندان به ضبط خاطرات رجال (تاریخ شفاهی) اعلام می‌نمایم.

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی، از چهره‌های مشهور و تأثیرگذار دوران معاصر است که به‌رغم این شهرت، نسل ما از آشنایی لازم با او بی‌بهره است. حاج شیخ حسین لنکرانی فرزند آیت‌الله حاج شیخ علی لنکرانی، فرزند شیخ حسین فاضل لنکرانی، فرزند آیت‌الله ملا میرزا احمد مجتهد بود. حاج ملا میرزا احمد مجتهد از علمای بزرگ و مجاهد قفقاز بود و در شیروان

سکونت داشت. وی با شروع جنگهای ایران و روس به ستیز با رژیم تزاری پرداخت و پس از تحمیل معاهده گلستان به لنکران مهاجرت کرد. شکستهای ایران و انعقاد عهدنامه ترکمانچای بین ایران و روسیه نیز موجب نشد این عالم مجاهد دست از مبارزات خود با رژیم تزاری بردارد. با وفات وی مبارزه با رژیم تزاری توسط فرزندان مجتهد ایشان حاج شیخ عبدالعزیز و حاج شیخ حسین ادامه یافت. حاج شیخ عبدالعزیز و حاج شیخ حسین فاضل (جد مرحوم حاج شیخ حسین لنکرانی) نهایتاً به همراه تعدادی از برادران و پانصد تن از نزدیکان بر اثر افزایش فشار رژیم تزاری مجبور به ترک قفقاز و مهاجرت به ایران شدند. حاج شیخ عبدالعزیز به مشهد و سپس شیراز رفت و شیخ حسین فاضل به همراه برادر دیگر خود به ارومیه عزیمت نمود. در همین شهر حاج شیخ علی لنکرانی پدر حاج شیخ حسین لنکرانی به دنیا آمد. بعداً مرحوم شیخ حسین فاضل به تهران دعوت شد و به این ترتیب شاخه‌ای از خاندان بزرگ لنکرانی در پایتخت مستقر می‌شوند. حاج شیخ علی لنکرانی پدر مرحوم لنکرانی پس از پایان تحصیلات در نجف و در محضر اساتیدی چون آیت‌الله العظمی حاج میرزا حبیب‌الله رشتی به تهران مراجعت کرده و در هیأت عالمی متنفذ و صاحب محضر رسمی شرع، تا آخر عمر در پایتخت اقامت گزید. ایشان از یاران و اصحاب خاص مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری محسوب می‌شد. مرحوم آقای لنکرانی در چنین خاندانی متولد شد و نشو و نما یافت.

دوران کودکی ایشان مصادف با وقایع مشروطیت در ایران بود. حضور مرحوم لنکرانی به همراه پدر خود در برخی از وقایع به عنوان یک ناظر (نظیر تحصن مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در حضرت عبدالعظیم(ع)) باعث شد که از دوران نوجوانی به مبارزات سیاسی روی بیاورد، دوران جوانی ایشان مصادف با جنگ جهانی اول و سپس قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله بود. از این زمان به بعد مستقیماً وارد مبارزات سیاسی شده و در زمره پیشتازان مبارزه با قرارداد ۱۹۱۹، کودتای رضاخانی، دیکتاتوری پهلوی و نفوذ استعمار روس، انگلیس و آمریکا، قرار گرفت. همکاری با نهضت ملی کردن صنعت نفت، ایفای نقش مؤثر در قضایای پانزدهم خرداد، تحمل حبس و تبعید مکرر در دوره رضاخان و محمدرضا پهلوی، دفاع از انقلاب اسلامی و... حاصل سه ربع قرن مبارزه ایشان است که جا دارد توسط محققان و پژوهشگران مورد بررسی قرار بگیرد. درگذشت پیشوای بزرگ انقلاب اسلامی امام خمینی(ره) در خرداد ۱۳۶۸، مرحوم لنکرانی را در اندوهی عمیق فرو برد و پنج روز پس از آن تاریخ پس از اقامه فریضه صبح دعوت حق را لبیک گفت. یک روز قبل از ارتحال خود در پیام تسلیت و تبریکی به محضر مقام معظم رهبری نوشت:

اعلامیه حضرات آباء و حجج اسلام تهران و سایر بلاد  
 به مناسبت اولین سالگرد ارتحال  
 حضرت مستطاب آیه الله حاج شیخ حسین لشکرانی قدس سره الشریف  
 بانه تعالی شأنه

یکسال از درگذشت جانگداز عالم مجاهد و  
 علامه متفکر، بزرگمرد دین و سیاست، حضرت  
 آیه الله حاج شیخ حسین لشکرانی اعلی الله مقامه  
 الشریف سپری شد و شیفتگان مقام علم و اخلاص  
 و تقوی و جهاد و سیاست ایشان همچنان از فراق وی  
 در غم و اندوهند.

بحق باید گفت که معظم له از رجال برجسته  
 تاریخ حماسه ساز روحانیت شیعه بود که عمر با  
 برکت خود را مصروف مبارزه بی امان با مظاهر  
 گوناگون استعمار و استبداد و الحاد و انحراف و  
 دفاع پیگیر از ساحت قدس اهل بیت عصمت و  
 طهارت علیهم السلام نمود و در دو عرصه فرهنگ و  
 سیاست دینی برگهای زرین و نمونه های روشنی از  
 مجاهده و خدمت، همچون پیشگامی در ششیز با  
 قرارداد اسارتیاریار ۱۹۱۹ و وثوق الدوله، مبارزه با  
 جمهوریخواهی مصنوعی رضاخانی و دیگر مظاهر  
 فساد و خیانت دوران سلسله پهلوی، پیکار با  
 دسائس و تجاوزات سیاسی و فرهنگی قدرتهای  
 استعماری روس و انگلیس و امریکا، و نیز

احمد الحسینی الشهرستانی - الأئم محمد صادق اللوامانی -  
 الاحقر محمد شاه آبادی عفی عنه - جلال طاهر شمس  
 گلپایگانی - سید عزالدین الحسینی الموسوی - سید مرتضی  
 المسکوی شیخ یوسف ایروانی - سید رضا صدر - حسن سعید - سید  
 کرامت الله ملک - حبیب الشیرازی - علی بنه اشهرادی - سید  
 احمد گلپایگانی - الاحقر باقر محسنی دلابری - رسول موسوی  
 تهرانی - سید رضی شیرازی - محمد علی شرعی - علی کاظمی  
 - الممد بحسین النوری - سید محمد الحسینی الموسوی الزینجانی -  
 فضائل فاضلی هیدجی - شیخ محمد رضا محقق - شیخ  
 غلامحسین جعفری - سید مهدی اشکوری - محی الدین انواری -  
 سید ضیاء الدین استرآبادی - شیخ احمد مجتهدی تهرانی - سید  
 مهدی خلخالی - سید جواد علم الهدی - محمد علی الحسینی  
 تهرانی - مجد الذین محلاتی - سید محمدرضا علوی تهرانی  
 سید گدال مرتضوی - شیخ ابراهیم انصاری زنجان - جمال الدین

افتخاریهای قاطعانه و مدبرانه بر ضد افکار و مقاصد  
 شوم بهائیت و وهابیت و انحرافات کسروی و دیگر  
 عوامل نشاندار و بی نشان استعمار از خود برجای  
 گذارد.

آری آیه الله لشکرانی در طول مبارزات مستمر  
 حویس در جهت اعتلای اسلام و آزادی و سعادت  
 ملت ایران، با امثال آیه الله شهید سید حسن مدرس و  
 شهید آیه الله حاج آقا جمال الدین نجفی همگامی  
 داشت و در نهفتن اشیر روحانیت به رهبری  
 بزرگمرد تاریخ جهان اسلام، حضرت آیه الله العظمی  
 امام خمینی قدس سره الشریف نیز نقش مؤثری ایفا  
 کرد و خاتمه نظرات عمیق تاریخی و سیاسی ایشان  
 مورد توجه صاحب نظران قرار داشت. خدایش با اولیاء  
 طاهرین سلام الله علیهم اجمعین محشور فرماید.

ضمن عرض تسلیت به پیشگاه حضرت بقیه الله  
 الاعظم حجة بن الحسن المسکری ارواحنا لتراب  
 مقدمه الفداء و ملت شریف ایران، به اطلاع  
 می رساند که مجلس سالگرد ایشان ساعت ۴ الی ۶  
 بعد از ظهر روز یکشنبه ۶۹/۳/۲۰ در مسجد ارکه  
 تهران منعقد خواهد بود. شرکت علمای اعلام و  
 حجج اسلام و عموم مؤمنین موجب تعظیم شعائر  
 دینی و تکریم مقام علم و فضیلت و مجاهده و  
 خدمت می باشد.

افتخاری - سید محمد ضیاء آبادی - شیخ حسین حق - سید احمد  
 اصافی - سید حسن امامی - سید عبدالعلی نقوی شیرازی - سید  
 محمدرضا تهرانی - کاظم صدیقی - عطاء الله انصاری - سید  
 محمد حسین علوی بروجردی - محمد علی جوادان - شیخ مهدی  
 احمدی شاهرودی - محسن حرامانی - شیخ احمد علی احمدی  
 شاهرودی - سید علی هاشمی گلپایگانی - شیخ محمد جعفری -  
 عاصمی - محمد باقر رقی - سید محسن خلخالی - شیخ عباس  
 مرتضی - علمی - شیخ علی اصغر مروارید - هادی الحسینی  
 الروحانی - شیخ فرج الله واعظی - الاحقر شیخ ابودریدار -  
 ابراهیم وحید دامغانی - شیخ محمد رازی - سید جعفر شیرازی -  
 حسن نقی - شیخ حسن کاشانی - شیخ علی صحت - الاحقر  
 نصرالله شاه آبادی عفی عنه - احمد زاهدی لشکرانی - احمد رحمانی  
 همدانی - محمد مهدی الموسوی الخلخالی

اعلامیه علمای تهران در اولین سالگرد درگذشت آیت الله حاج شیخ حسین لشکرانی

## عید رمضان آمد و ماه رمضان رفت

بس شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت

در اعلامیه علمای تهران که در اولین سالگرد رحلت ایشان منتشر شد آمده است: «به حق باید گفت که معظم‌له از رجال برجسته تاریخ حماسه‌ساز روحانیت شیعه بود که عمر با برکت خود را مصروف مبارزه بی‌امان با مظاهر گوناگون استعمار و استبداد و الحاد و انحراف و دفاع پیگیر از ساحت قدس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نمود و در دو عرصه فرهنگ و سیاست دینی برگهای زرین و نمونه‌های روشنی از مجاهده و خدمت همچون پیشگامی در ستیز با قرارداد اسارت‌بار ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله، مبارزه با جمهوری‌خواهی مصنوعی رضاخانی و دیگر مظاهر فساد و خیانت دوران سلسله پهلوی، پیکار با دسائس و تجاوزات سیاسی و فرهنگی قدرتهای استعماری روس و انگلیس و آمریکا، و نیز افشاگریهای قاطعانه و مدبرانه بر ضد افکار و مقاصد شوم بهائیت و وهابیت و انحرافات کسروی و دیگر عوامل نشاندار و بی‌نشان استعمار از خود بر جای گذارد. آری آیه‌الله لنکرانی در طول مبارزات مستمر خویش در جهت اعتلای اسلام و آزادی و سعادت ملت ایران، با امثال آیه‌الله شهید سید حسن مدرس و شهید آیه‌الله حاج آقا جمال‌الدین نجفی همگامی داشت و در نهضت اخیر روحانیت به رهبری بزرگمرد تاریخ جهان اسلام حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی قدس سره الشریف نیز نقش مؤثری ایفا کرد...»

مرحوم حاج شیخ حسین لنکرانی مسموعات و مشهودات بسیار جالب و شنیدنی از تاریخ اخیر ایران، خصوصاً قضایای مشروطه و پیامدهای آن داشت که باید در جای دیگر به آن پرداخت.

این جانب، با هدف آشنایی بیشتر با افکار و مبارزات مرحوم لنکرانی، در روزهای ۲۰ و ۲۷ اسفند ۱۳۷۲ شمسی گفتگویی با جناب شاه‌حسینی داشتم که اینک گزیده آن را طی دو قسمت، تقدیم خوانندگان نکته‌سنج مجله تاریخ معاصر ایران می‌نمایم و امیدوارم که در ارتقای سطح آگاهیهای تاریخی - به ویژه آشنایی دقیق با مواضع و مبارزات مرحوم لنکرانی - مفید و مؤثر افتد.

جناب شاه‌حسینی با مرحوم لنکرانی دوستی و آشنایی دیرین داشته و در معنی از دست‌پروردگان ایشان‌اند و این دوستی دیرینه، ریشه در روابط صمیمی پدرشان (مرحوم حاج شیخ زین‌العابدین شاه‌حسینی) با لنکرانی دارد که هر دو از علاقمندان و هم‌زمان مرحوم آیت‌الله شهید مدرس بوده‌اند.

آقای حسین شاه‌حسینی، از رجال سیاسی کشور هستند که از پیش از کودتای ۲۸ مرداد همواره در صحنه مبارزات سیاسی حضور داشته‌اند که از آن جمله می‌توان به



آقای حسین شاه‌حسینی

همکاری ایشان در کمیته نهضت مقاومت ملی با رهبر مقاومت (مرحوم آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی) اشاره کرد. سابقه طولانی آقای شاه‌حسینی در مبارزات سیاسی و ارتباط وی در پنجاه سال اخیر با بسیاری از شخصیتها، گروهها و احزاب کشور (از سران جبهه ملی و نهضت آزادی گرفته تا فدائیان اسلام و روحانیت مبارز)، همراه با حافظه سرشار و صداقت و امانتی که در نقل مشهودات و مسموعات تاریخی دارند به ایشان ویژگی خاصی بخشیده است، با توجه به این موقعیت ویژه، جادارد پای سخنش نشسته، از اطلاعات کلان و مستند تاریخی وی بهره برده و دفتر تاریخ معاصر را غنا بخشیم. بدیهی است هیچ سخن و تحلیلی نیز، بی‌نیاز از نقد نیست.

□ عصر جمعه، بیستم اسفند ۱۳۷۲ شمسی، برابر با جمعه آخر رمضان ۱۴۱۴ هجری قمری (روز قدس) در خدمت آقای حسین شاه‌حسینی هستیم. از ایشان می‌خواهیم لطف کرده و مجموعه اطلاعات و خاطرات و محفوظات و مسموعاتشان درباره مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی را مطرح کنند تا ره‌توشه‌ای برای نسل حاضر باشد.

جناب شاه‌حسینی، به عنوان نقطه شروع بحث، لطف کنید ضمن معرفی خود و مرحوم پدرتان، از سوابق ارتباط ایشان با مرحوم شهید مدرس و مرحوم لنکرانی، و نیز چگونگی آشنایی خود با مرحوم لنکرانی، برای ما سخن بگویید.

● بسیار متشکرم از لطفی که فرمودید و مرا مورد عنایت و خطاب خودتان قرار دادید. ان‌شاءالله امیدوارم آنچه را که در ذهنم باشد برای ثبت در تاریخ، حضور آقایان محترم عرض بکنم.

آشنایی من با مرحوم حاج شیخ حسین لنکرانی، به طور کلی، از طریق پدرم، حاج شیخ زین‌العابدین شاه‌حسینی، صورت گرفت. پدرم از فعالین زمان مرحوم مدرس بود و خیلی به مدرس علاقه داشت، به نحوی که، وقتی نمایش فیلم مربوط به مرحوم مدرس در سیمای جمهوری اسلامی ایران شروع شد، مادرم (که هنوز در قید حیات است) وقتی به فیلم نگاه می‌کرد، تمام خاطراتی را که پدرم با مرحوم مدرس داشت و مدرس به منزل ما می‌آمد و پدر و مادرم او را به نام آقای آسیدحسن خطاب می‌کردند، در ذهنش تداعی می‌شد. زیرا منزل ما در محله سرچشمه تهران قرار داشت و مرحوم مدرس نیز در انتهای کوچه میرزا محمود وزیر (در کوچه مدرس فعلی) زندگی می‌کرد، که هنوز هم آن خانه پابرجاست. پدرم نهایت ارادت را به مرحوم مدرس داشت و من خودم به یاد دارم که وقتی خبر فوت مرحوم مدرس را شنید، شبهای متوالی، نصف شب بلند می‌شد و ناراحت و منقلب بود و عجیب از این فاجعه‌ای که اتفاق افتاده بود اظهار ناراحتی می‌کرد، و همه‌اش هم در صددا این بود که به شکلی از اشکال، خودش را به کاشمر برساند و قبر مرحوم مدرس را زیارت کند. ایشان به دلیل همین علاقه و عواطفی که به مدرس ابراز می‌داشت، مدت‌ها در زندان سرتیپ محمدخان درگاهی گرفتار شد و در نتیجه، محکوم بود که بدون اطلاع مأمورین از تهران خارج نشود... در نتیجه امکان رفتن به کاشمر برای وی وجود نداشت و این امر، زجرش می‌داد. او این قدر مورد علاقه مدرس بود که مرحوم مدرس، وی را در دوره چهارم مجلس، کاندیدای نمایندگی تهران معرفی کرد. علت این امر آن بود که پدرم اولاً در میان اصناف تهران بسیار شاخصیت داشت و مورد اعتماد آنها بود. ثانیاً با فرهنگ اسلامی کاملاً آشنایی داشت، و دارای معتقدات مذهبی قوی بود و در این باره تألیفاتی داشت. از جمله کتب مذهبی که ایشان



حاج شیخ زین‌العابدین شاه‌حسینی

نوشته‌اند، کتابی است به نام «ارغام الشیطان» که در ردّ بهائیهاست و مرحوم آمیرز اسیدمحمد بهبهانی و سایر علمای آن روز بر آن تقریظ نوشته‌اند. پدرم روی این جهات، مورد علاقهٔ مرحوم مدرس بود.

آن موقع، روشنفکرها زیاد در صحنهٔ سیاسی ایران نبوده و رؤسای اصناف، گردانندهٔ مجموعهٔ سیاسی ایران بودند. پدرم و نیز آقایان میرزا اعلی‌آقای ساعت‌ساز و کدخدازاده (نیای کدخدازاده‌ها)، مشهدی اسماعیل کریم‌آبادی و حاج محمدحسین معین‌الرعايا و دیگران، در مجموع، عده‌ای بودند که اصناف تهران زیر پوشش آنها قرار داشت. آنان مسائل صنفی را از طریق دادگستری حل نمی‌کردند، بلکه به صورت کدخدامنشی حل می‌کردند. مشهدی اسماعیل کریم‌آبادی از رؤسای اصناف قهوه‌چی بود. پدر من و حاج محمدحسین معین‌الرعايا و دیگران هم در بقالخانه و خبازخانه و حمامی‌ها و نانواخانه‌های تهران، رؤسای اصناف بودند و از همین طریق با مرحوم مدرس مربوط و هم‌رزم بودند. زیرا اصناف و رؤسای آنها، از طریق روحانیت و روی اعتقاد به مبانی مذهبی، به حوزهٔ سیاست کشور کشیده می‌شدند و مثلاً چون به آسیدحسن آقا بسیار علاقمند بودند، دنبال وی می‌رفتند و هر چه او می‌گفت از آن تبعیت می‌کردند.

علاقمندی پدرم به مرحوم مدرس موجب شده بود که بیشتر وقتش را در کنار ایشان بگذرانند. خوب، مرحوم آشیخ حسین لنکرانی هم – که از معتقدین به مدرس و از روحانیون فعال در مسیر اهداف ایشان بود – به همین طریق در کنار مرحوم مدرس قرار داشت و پدرم، از طریق مدرس، با مرحوم لنکرانی آشنا شد.

- پدرتان آن وقت صورتاً هم معمم بود؟
- ایشان در بدو امر، معمم بود ولی بعدها مکلاً شد.
- یعنی زمان رضاخان، و روی اجبار وی، مکلاً شد؟
- بله، زمان رضاخان، و سر قضیه اتحاد لباس، ایشان کلاهی شد و پس از شهریور ۲۰ نیز دیگر به لباس روحانیت برنگشت. مع الوصف، اصناف تهران باز هم ایشان را به شیخوخیت قبول داشتند و همیشه مورد احترام و اعتماد صنوف تهران بود. پدرم با حاج شیخ حسین لنکرانی مرتبط بود و درست یادم هست که آشیخ حسین لنکرانی هم به منزل ما زیاد رفت و آمد می‌کرد.

□ از چه تاریخی؟

- حتی بعد از شهریور ۲۰، حتی زمانی که وکیل مجلس شده بود، ایشان به منزل ما می‌آمد. جز او، محمدرضا تهرانی هم می‌آمد. همه آنهايي که در زمان رضاشاه در کنار مرحوم مدرس بودند و افکار وی را تجلیل و تأیید می‌کردند، با رؤسای اصناف رفت و آمد داشتند. یکی از مراکز تجمع آنها منزل پدرم بود و دیگری منزل حاج محمدحسین معین‌الرغایا در پامنار تهران. مرحوم مصدق‌السلطنه، آشیخ حسین لنکرانی، سیدجلال تهرانی (که یک موقع، استاندار شد)، شیخ‌العراقین بیات و شیخ محمد عبده (پدر دکتر جلال عبده) از کسانی بودند که به منزل پدرم می‌آمدند.

□ منزل ابوی شما می‌آمدند؟

- بله، بیشتر اینها می‌آمدند، چون منزل ابوی ما پانوقی بود برای جلسه.

□ چه قبل از شهریور ۲۰ و چه بعد از آن؟

- آری. می‌آمدند آنجا جمع می‌شدند و همه‌شان دنباله‌روی از تفکر مرحوم مدرس داشتند. زمانی که حوادث شهریور ۲۰ پیش آمد و قاتلین مدرس را دستگیر و محاکمه می‌کردند، پدرم، با امضای شیخ عابدین شاه‌حسینی، سلسله مقالات بسیار مفصلی را در مورد مرگ مرحوم مدرس در روزنامه ستاره آقای احمد ملکی شروع کرد که موضوع آن چنین بود: «آنچه در نبودن مرحوم مدرس بر ما گذشت» پدرم یادداشتهای زیادی داشت که موضوع آن، جریانهای مربوط به ادوار مختلف مجلس شورا (اول تا ششم) و نیز فعالیتهایی بود که مرحوم مدرس از طریق رؤسای اصناف انجام می‌داد. نسخه آن مقالات را چند وقت پیش، من در خلال کاغذهای اخوی دیدم و چون دکتر غلامحسین صدیقی مشغول نگارش تاریخ مشروطیت بود و به این مناسبت از من در آن مورد اطلاعاتی می‌خواست، من یادداشتهای مزبور را در اختیار او گذاشتم، که





آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی | ۳۸۷-۸

ایشان اکنون فوت شده‌اند و احتمال دارد متن یادداشتها در اوراق ایشان باشد.

□ آیا از آن یادداشتها نسخه‌ای نزد شما وجود دارد؟

● خیر، همه را به آقای دکتر صدیقی دادم. علت آشنایی من با مرحوم شیخ حسین لنکرانی از این طریق بود.

بعد از شهریور ۲۰ که انتخابات دوره چهاردهم تهران شروع شد، همه کسانی که گرد مدرس بودند و اینک مجدداً بویی از آزادی به مشامشان رسیده بود، منزل رؤسای اصناف جمع شده و برای انتخابات فعالیت می‌کردند. نتیجه این امر هم این شد که عده‌ای از ملیون در دوره چهاردهم به مجلس رفتند و آقای حاج شیخ حسین لنکرانی هم در همان دوره از اردبیل وکیل شد و به مجلس رفت. در آن ایام، اکثر این آقایان به منزل پدرم می‌آمدند. بعد به دلیل اینکه آشیخ حسین لنکرانی، هم چهره مذهبی داشت و هم گفتارش بسیار جاذب بود، به ایشان بیشتر علاقمند شدم. بعد از فوت پدرم در سال ۱۳۲۴، گاه منزل آقای شیخ حسین لنکرانی می‌رفتم و ایشان هم نهایت محبت را به من داشت. یادم هست هر موقع به منزل ایشان می‌رفتم، از پدرم یاد می‌کردم و شرحی از مبارزات ایشان را می‌گفتم و ضمن تعریف و تجلیل از پدرم، سخن را به کمیته مجازاتی می‌کشانیدم که وی و پدرم در قرارداد وثوق‌الدوله تشکیل داده بودند. آنان تا سر حد مرگ برای مبارزه با قرارداد حاضر شده بودند و قصدشان این بود که اگر آن قرارداد ننگین جامه عمل پوشید، ادامه مبارزه را در شکل حاد و مسلحانه آن جلو ببرند. آنها بدین منظور تیمی درست کرده بودند که حاج شیخ حسین لنکرانی، رئیس آن بود.

□ در اینجا دو مسئله مطرح شد: یکی ارتباط مرحوم ابوی شما با آن کمیته مجازات، چون کمیته مجازاتی که در تاریخ مشهور است مشکل از افراد محدود و مشخصی است: ابوالفتح زاده و...؟

● کادر مرکزی، اینها بودند.

□ آیا پدرتان و مرحوم لنکرانی، با این جماعت مربوط بودند؟

● خیر، پدرم روی ارتباطی که با آقای حاج شیخ حسین لنکرانی داشت، در جریان مبارزه با قرارداد وثوق‌الدوله تصمیم گرفته بودند کمیته مجازات جداگانه‌ای درست بکنند که اگر قرارداد، جامه عمل پوشید، شروع به ترور بنیان و حامیان آن کنند. آقای لنکرانی، پدرم را به عضویت در این کمیته دعوت کرده بود.

□ یعنی پدر شما را؟

● آری، ایشان پدرم و میرزا علی آقای ساعتساز، حاج محمدحسین راسخ افشار و حاج محمدحسین معین‌الرعا یا را خیر و دعوت کرده بود. آن‌طور که یادم می‌آید، فرد دیگری که دعوت شده بود، غلام مجاهد بود که در عصر مشروطه با ستارخان و باقرخان همراه و هم‌رمز بود و مورد اعتماد آشیخ حسین لنکرانی هم قرار داشت.

□ همان که تبریزی بود؟

● بله. او را هم دعوت کرده بود. از افراد یادشده، یک کمیته مجازات درست کرده بودند که اگر قرارداد اجرا شد، علیه عاملین قرارداد بپاخیزند و دست به خشونت بزنند. البته در همان موقع هم اینها شب‌نامه‌هایی منتشر می‌کردند، که در اوراقی که من به آقای دکتر صدیقی دادم یک عدد از آن شب‌نامه‌ها نیز بود. در این شب‌نامه‌ها به مردم اطلاع می‌دادند قرارداد وثوق‌الدوله این معایب و خطرات را دارد و این قرارداد چیزی نیست جز اینکه سیاست استعماری می‌خواهد این مملکت را به بدبختی بکشانند و لذاست که آنها این کمیته مجازات را تشکیل دادند. البته پدرم با من صحبتی از موضوع کمیته مزبور نکرده بود، چون در آن زمان ستم اقتضای این حرفها را نداشت. ولی آقای آشیخ حسین لنکرانی این مطلب را در همان منزل سنگلجشان برای من تعریف فرمودند...

این بود زمینه‌های آشنایی و ارتباط من با آشیخ حسین لنکرانی.

□ عرض کنم این مسئله کمیته مجازات که فرمودید خیلی تازگی داشت و جالب بود. مبارزات مرحوم لنکرانی با قرارداد وثوق‌الدوله، مشهور آفاق است و خوشبختانه آقای لنکرانی خودشان در این زمینه توضیحات جالبی را، جسته و گریخته، در بعضی از نوارها و احیاناً نوشته‌ها داده‌اند و زمانی که جمع و منظم بشود، یک نمای کلی و روشن از مبارزات ایشان ترسیم می‌کند. نام آن تشکیلات، دقیقاً «کمیته مجازات» بود؟

● کمیته ضد قرارداد داد.

□ کمیته ضد قرارداد؟ یعنی این نام دقیقاً خاطرتان مانده است؟

● این نام را، خود مرحوم لنکرانی می‌فرمود. چندین بار که خدمت ایشان نشسته بودم و می‌خواستند مرا معرفی کنند می‌گفتند: آقا، این، پدرش در «کمیته ضد قرارداد» با ما بود.

□ این کمیته، غیر از عملیات نظامی، اعمال دیگری هم در نظر داشت که انجام بدهد؟

● از طریق شب‌نامه، مردم را به مضرات قرارداد آگاه و برای اقدامات بعدی آماده می‌کرد.

□ خوشبختانه یک نسخه از این شبنامه‌ها، به خط خود مرحوم لنکرانی موجود است و البته تعداد شبنامه‌ها بر ضد قرارداد و ثوق‌الدوله بیش از این است.

● بله.

□ آن وقت اینها کاغذش ژلاتین است یا چیز دیگر؟

● اینها کاغذهای خاصی بود که مرحوم لنکرانی با یک آقای معمم دیگری که الان نامش یادم نیست - آنها را می‌نوشتند و سپس کمیته آن را توزیع می‌کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد که من در کمیته نهضت مقاومت ملی عضو بودم، یک روز از آقای لنکرانی پرسیدم که: آقا، ما می‌خواهیم مبارزات مرحوم دکتر مصدق را ادامه دهیم. در شرایط کنونی چه باید بکنیم؟ ایشان فرمودند که: ما در آن کمیته ضد قرارداد، شروع کردیم یک چیزهایی تهیه کردن روی کاغذهای خاصی، ولی حالا که آن کاغذها نیست، شما همین طوری شروع بکنید، ولی ترتیبی بدهید آنهایی که اعلامیه‌ها را می‌نویسند، توزیع کننده آن نباشند و آنها که توزیع می‌کنند غیر از نویسنده‌ها باشند. از این جهت من احتمال زیاد می‌دهم که آقای لنکرانی با آن آقای معمم دیگر...

□ خصوصیات آن آقای معمم را بگویید.

● یک آقای بود ترک زبان، که تقریباً وضع مالی خوبی هم نداشت و خود آقای لنکرانی توصیه می‌کرد به ایشان کمکهای مالی بشود.

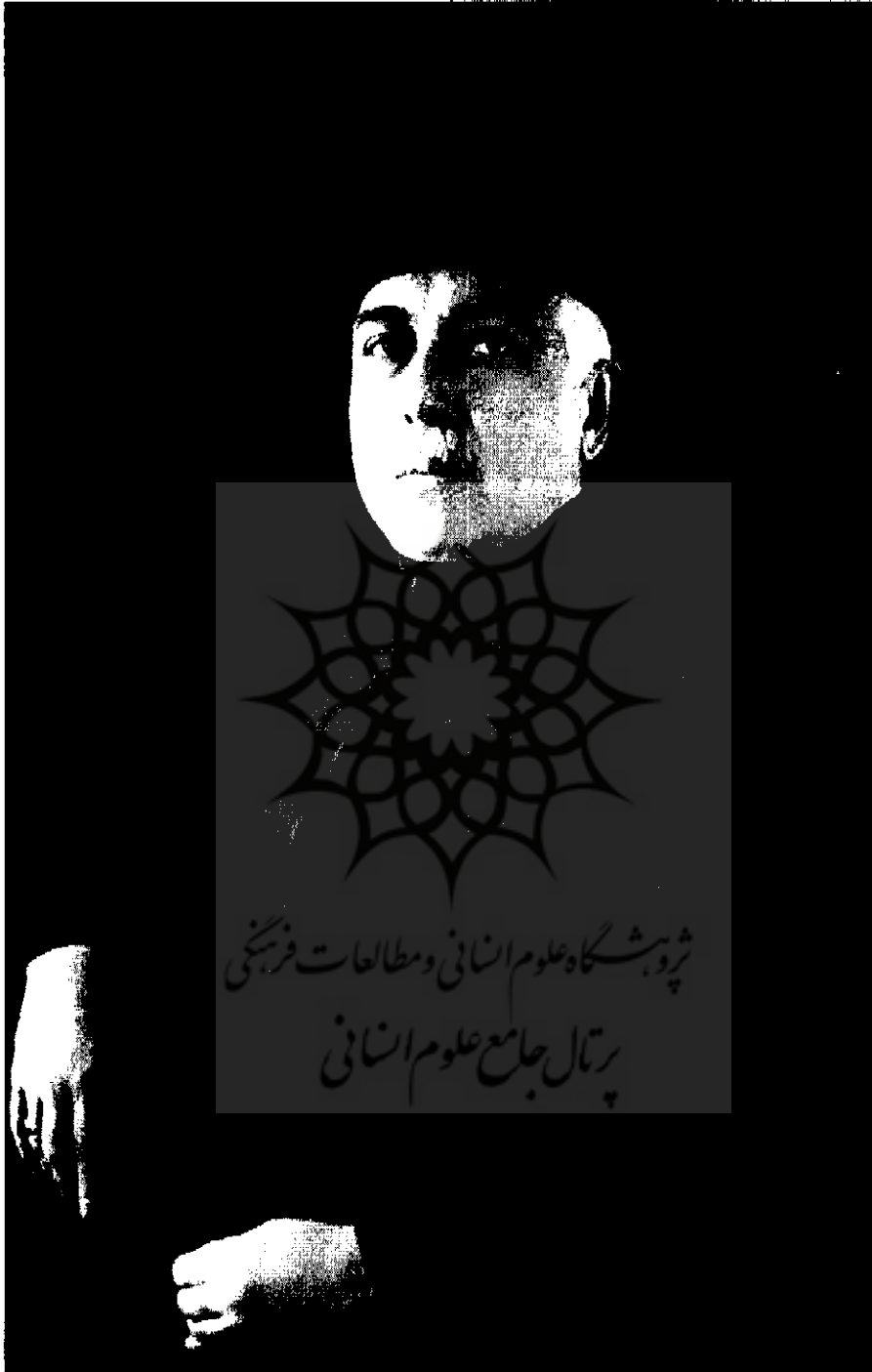
□ چه زمانی فوت کردند؟ خصوصیات دیگرشان چه بود؟

● اطلاعی ندارم. فقط خود شاهد بودم که مرحوم لنکرانی هفت هشت بار به او کمک کرد. حتی یک بار آدرس منزل ایشان را به من داد و گفت اگر بشود از وجوهات به ایشان کمک داد جا دارد. لذا یک مقدار در جایی از آن کمکها تهیه کردیم بردیم منزل ایشان در نزدیک جوادیه، یک مسجد محقری هم به ایشان داده بودند. خیلی آدم منزوی‌ای بود و جدا از مردم زندگی می‌کرد.

□ اسمش چه بود؟

● شیخ سلمان؟ شیخ سلیمان؟ یک چنین اسمی داشت. قد کوتاه و ریش زرد بلندی داشت و عینک سیاهی می‌زد. مرحوم لنکرانی خیلی از فضل و تقوای وی تعریف می‌کرد.

□ در مورد مبارزات لنکرانی با وثوق‌الدوله و قرارداد، حضرت عالی اضافه بر آنچه فرمودید مطلب دیگری خاطرتان نیست؟



حسن وثوق (وثوق‌الدوله) عاقد قرارداد ۱۹۹۹ [۹۱۷-۱۱]

● خدمت شما عرض کنم، مرحوم لنکرانی می‌فرمودند یک عده‌ای بودند که از وثوق‌الدوله پول گرفته بودند ولی جرئت نمی‌کردند به حمایت از قرارداد حرفی بزنند! البته این را باید خیلی دقیق و عمیق، مورخین بررسی کنند، چون سند تاریخی است. ایشان ملک‌الشعراى بهار را یکی از آن افراد ذکر می‌کردند و می‌فرمودند: ما، چند نفر را فرستادیم با ملک حرف بزنند که: آقا، وطن‌فروشی، شأن شما نیست. ولی تا آخرین لحظه ملک زیر بار اینکه پولی گرفته باشد نرفت.

از جمله کارهاشان این بود که می‌رفتند دقیقاً تحقیق می‌کردند ببینند عواملی که دارند کوشش می‌کنند قرارداد را به ثمر برسانند چه کسانی هستند؟ بعد تیمی را انتخاب می‌کردند و می‌فرستادند با آنها صحبت شود... و جزو آن عناصری که می‌گفتند از طرف بانیان قرارداد پول گرفته‌اند، نام مرحوم ملک‌الشعراى بهار را می‌بردند.

□ در این باره مرحوم دهخدا یادداشتی دارند که آقای باستانی پاریزی آن را در کتاب «تلاش آزادی» آورده است. دیگران هم به این موضوع اشاره دارند، نظیر گویا مکی. و قضیه تقریباً مسلم است.

● در این مورد خاطره‌ای یادم آمد. زمانی که مسئله ملی شدن نفت تازه می‌خواست شروع بشود، ملک‌الشعراى بهار به نیاوران آمده و در یک باغ ناظم زندگی می‌کرد. من مرحوم لنکرانی را به باغ ییلاقی خودم در نیاوران دعوت کردم. ایشان که آنجا آمدند فرمودند: از آقایان قدما چه کسانی اینجا هستند؟ عرض کردم ملک اینجاست. گفت خیلی خوب، برویم. یک روز عصری با هم رفتیم باغ ناظم، با آقای ملک، دیدار کردیم. ایشان خیلی صریح به ملک گفت: آقا، اگر قرارداد وثوق‌الدوله اجرا شده بود معلوم نبود من و شما کجا هستیم و دیگر آیا همدیگر را می‌دیدیم یا نه؟! آن روز این تک مضراب را به ملک زد! ملک، پای یک حوض آبی نشسته بود. زمانی که به وی رسیدیم، سلام علیک و احوالپرسی کردند و بعد حرفهای مختلفی زدند و من را به آقای ملک معرفی کردند. ملک، پدر مرا می‌شناخت و خیلی به من اظهار علاقه و محبت کرد. بعد گفت که: آقای ملک، یکی از شعرهایت را برای من بخوان. شعرش را که خواند، لنکرانی گفت: اگر آن قرارداد وثوق‌الدوله لعنتی اجرا شده بود معلوم نبود من و تو حالا کجا هستیم؟! الحمدلله که باز همدیگر را دیدیم! این گفتگو، حاکی از این بود که مسئله‌ای در کار بوده است.

□ در تأیید فرمایش شما، باید عرض کنم پسر خود ملک (دکتر مهرداد بهار) به آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، استاد تاریخ دانشگاه تهران، گفته بود: بله، پدر من از کسانی بود که به هر



محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء) | ۱۳۶۶-۱۳۶۷

حال به آن رشوه‌های قرارداد آلوده شد.<sup>۱</sup>

رتال جامع علوم انسانی

۱. صدیق معظم، جناب آقای حسین توری، که در دانشکده حقوق و علوم سیاسی، نزد آقای دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، درس تاریخ روابط خارجی ایران در دوره فاجاریه را می‌گذرانند، نقل کردند که آقای دکتر شیخ‌الاسلامی در تاریخ ۱۳۷۰/۹/۱۰ برای ما از قرارداد ۱۹۱۹ سخن می‌گفتند. بحث از رشوه‌هایی به میان آمد که برای تبلیغ و تثبیت قرارداد بین جمعی تقسیم شده بود. من از ایشان پرسیدم که آیا ملک‌الشعراء هم رشوه‌ای دریافت کرده بود؟ ایشان در پاسخ، خاطره زیر را نقل کرد: ششی در مجلسی با آقای [دکتر عبدالحمید] ابوالحمد بودیم. مهرداد بهاری پسر ملک‌الشعراء هم که با آقای ابوالحمد آشنا بود، حضور داشت و ایشان با من هم آشنا شد. موقع خداحافظی، چون من و یک نفر دیگر (ابوالحمد یا بهاری) ماشین نداشتیم به ناچار در ماشین نفر سوم نشستیم و خلاصه هر سه نفر در یک ماشین بودیم. در راه، دکتر ابوالحمد از مهرداد پرسید: آیا این صحت دارد که پدر شما در قضیه قرارداد از انگلیسیها پول گرفته است؟

←

چندی پس از قرارداد وثوق‌الدوله، کودتای رضاخانی پیش آمد. حضرت عالی چیزی از مبارزات مرحوم لنکرانی در فاصله میان قرارداد تا کودتا، به خاطر ندارید؟  
● نه، چیزی نشنیده‌ام.

□ در مورد قضایای مرحوم میرزا اکوچک خان و شیخ محمد خیابانی چه اطلاعی دارید؟  
● نخیر، هر چه شنیده‌ام بعد از آن جریان بوده که خود آشیخ حسین لنکرانی تعریف می‌کردند. در مورد میرزا اکوچک خان می‌فرمودند: من از طریق «دکتر صحت» نامی که خانه‌اش در سرپل تجریش بود - و من یک بار با خود مرحوم لنکرانی به آن خانه رفتم - با میرزا اکوچک خان ارتباط داشتم.

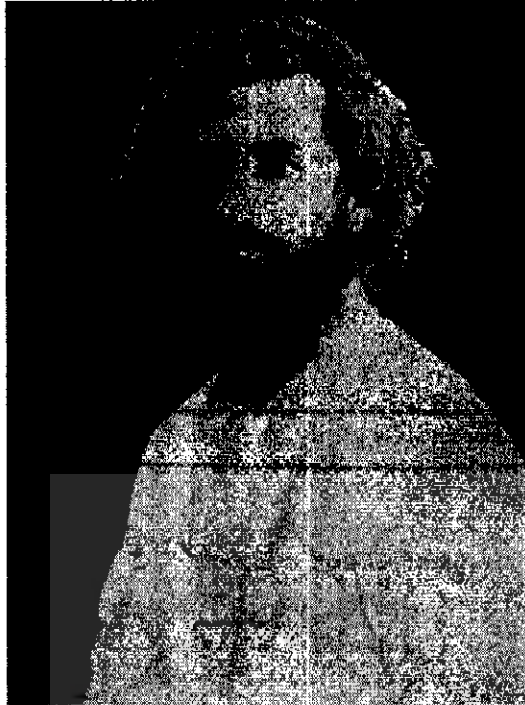
□ یعنی او واسطه ارتباط میان آقای لنکرانی و میرزا بود؟  
● بله، و به میرزا معتقد بود. آشیخ حسین لنکرانی به هیچ وجه من‌الوجه با نظام مشروطه سلطنتی موافق نبود و آنچه که من کراراً از ایشان شنیدم - و اولین بار هم در خانه همان آقای صحت شنیدم - این بود که: بله، با جمهوری می‌شود مملکت را اداره کرد ولی با مشروطه سلطنتی نمی‌شود کاری کرد!

□ این حرف، در چه سالی بود؟  
● تقریباً پس از انتخابات دوره پانزدهم تهران.  
□ پس نکند در قضایای آن مجلس مؤسسان محمدرضا و... بوده؟  
● محتمل است.

□ البته مجلس مؤسسان، گویا یک مقدار بعدتر بود؟  
● بله، مجلس مؤسسان یک مقدار بعدتر بود. در مذمت رژیم سلطنتی می‌گفت: شاهان و شاهزادگان نمی‌شود تحمل کرد! اختیار، دست آدمها نیست! آدم باید در سرنوشتش، خودش مؤثر باشد. این جملات را آن روز می‌گفت و خیلی نسبت به میرزا اکوچک خان اظهار علاقه و ارادت می‌کرد. هر موقع اسم میرزا را می‌آوردند، آشیخ حسین خیلی منقلب می‌شد و اشک از چشمانش فرو می‌ریخت. معتقد بود روسها به میرزا خیانت کردند و موجبات کشتن وی را فراهم ساختند. آنچه که من از گفتارش می‌فهمیدم، این بود.

→ مهرداد با صراحت جواب داد: بله! پنج هزار تومان گرفت و این خانه خیابان بهار را از محل همین پول خریداری کرد. دکتر شیخ‌الاسلامی پس از نقل این خاطره افزود: البته به جمعی از مطبوعات و ارباب جراید در قضیه قرارداد، رشوه‌هایی پرداخت شده بود.





میرزا کوچک‌خان | ۴۶۶۷-۱۱

□ همین جور است. این مطلب را، تاریخ نیز ثابت کرده است. راجع به نظر و روابط ایشان با مرحوم خیابانی اطلاعی ندارید؟

● خیر

□ مرحوم لنکرانی در یکی از مصاحبه‌ها که نوار آن موجود است، توضیح می‌دهند که بین ایشان و مرحوم خیابانی ارتباطاتی بوده است. حتی می‌گوید نوشته‌ای را برای مرحوم خیابانی فرستادم. همین جا، به مناسبت صحبتی که درباره‌ی نظر مرحوم لنکرانی راجع به میرزا کوچک‌خان و خیابانی شد، بالطبع نظر ایشان نسبت به مرحوم مدرس هم مطرح می‌شود. شما نیز قبلاً یک توضیحاتی داشتید. اضافه بر آن توضیحات، اگر راجع به نظر لنکرانی در باره‌ی مرحوم مدرس، و حدود همکاری و ارتباط آن دو اطلاع دیگری دارید، بفرمایید.

● ایشان، در مجموع، به مدرس به عنوان یک «مراد» نگاه می‌کرد و معتقد بود که مرحوم مدرس شخصیتی است که توانسته دین و سیاست را در متن جامعه مطرح کند. مطلب مهمتری که ایشان به ما توصیه می‌کرد - چون با طبقه‌ی تحصیل‌کرده و روشنفکر زمان،

مرتبط بودیم - این بود که: آقا، مرد دین و سیاست، مدرس بوده است، زیرا توانسته هم با مصدق‌السلطنه کار بکند، هم با مشیرالدوله کار بکند، و هم - رو می‌کرد به ما و می‌افزود - با شما بچه‌کاسبها کار بکند. او مرد دین و سیاست بود. هم نماز اول وقتش را می‌خواند، هم به حمد و سوره‌های سائرین توجه داشت و هم امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. به نحوی که روزی به خود مستوفی‌الممالک گفت: جناب مستوفی، بهتر نیست شما نماز را که می‌خوانید اول وقت بخوانید؟! و از این رو شخصیتی بود که مورد احترام همه قرار داشت. بعد می‌فرمودند: من در طول زندگیم، شخصیتی چون مدرس ندیدم. مدرس می‌غزید و حرفش را می‌زد، و سیاست را می‌فهمید. درک سیاسی داشت و آدمی نبود که تحت تأثیر عوام قرار بگیرد و عوام او را راه ببرند.

بعد به عنوان مثال می‌فرمودند: روزی ما، در خدمت مرحوم مدرس بودیم. مرحوم مدرس گفت: آقایان، نماز قضا دارد: اگر یک موقع، آدم خوابش بُرد و نماز صبحش به تأخیر افتاد و زمانی برخاست که آفتاب زده بود، می‌تواند قضای آن نماز را بخواند. ولی آقا، بعضی از کارها قضا ندارد. یکی از این کارهای بی‌قضا، همین رأی‌هایی است که در مجلس شورا می‌دهند و یک دفعه می‌بینی که شصت سال، هفتاد سال، با رأی به یک لایحه (که گاه، کفه موافقین آن را فقط یک رأی سنگین کرده و باعث تصویب آن شده) از مردم پول می‌گیرند. با یک رأی، حق ملت می‌ضایع می‌شود. این، قضا ندارد. آدم، اگر سهواً نمازش قضا شد، می‌تواند قضایش را بجا آورد، خدا هم از او قبول می‌کند. ولی در اینجا سهواً هم اگر رفت و رأی داد، محتمل است با یک رأی او فاجعه‌ای اتفاق بیفتد که در نتیجه آن، آدم تا آخر عمر گرفتار بشود. بعد تصریح می‌کرد که خیلی‌ها در قبر هم، چوب همین‌ها را می‌خورند. در قیامت هم، چوب همین‌ها را می‌خورند...

نیز می‌گفت مدرس می‌فرمود: آقایان، خدا را همیشه حاضر و ناظر خود دانید. حتی می‌گفت یک روز حسین علاء به منزل مدرس در کوچه میرزا محمود وزیر آمده بود، من هم آنجا بودم. به حسین علاء گفت: آقای فرنگ رفته، تو می‌خواهی فرنگ را در اینجا پیاده بکنی، یا می‌خواهی اینجا را ببری فرنگ؟! ما خودمان، یک ظرفی هستیم با یک محتوایی. فرنگ هم ظرفی است با محتوای خاص خود؛ نه او به درد من می‌خورد، نه من به درد او می‌خورم. اگر چیزهای خوب دارند، به ما بگویند؛ ولی ما چیزهای خوب خیلی داریم. همه قرآن، چیز خوب است. من نمی‌گویم قرآن را ببرد فرنگ، ولی شماها اگر خوب بشوید و دستورات قرآن را عمل بکنید، فرنگ که می‌روید خودتان می‌شوید قرآن. گویی خود قرآن به فرنگ رفته است. لذا کوشش‌تان این باشد که خودتان خوب باشید. اینها را مرحوم مدرس به طور ضمنی برای این



سید حسن مدرس

آقایانی که دور و برش بودند می‌گفت. می‌گفت من نشسته بودم که به حسین علاء این مطالب را گفتم.

□ اگر اطلاعات و محفوظاتی هم راجع به نظر مرحوم لنکرانی راجع به میرزا احسن خان مشیرالدوله و مستوفی الممالک و احیاناً مؤتمن‌الملک دارید بفرمایید. مرحوم لنکرانی نسبت به این سه نفر، خوشبین بود و تا آنجا که من می‌دانم ظاهراً حسابی که برای مستوفی باز می‌کرد و اهمیتی که به شخصیت و خدمات وی می‌داد بیشتر از بقیه بود.

● بله، بیش از همه اینها بود.

□ گویا مستوفی یک تفنگ شکاری اعلا هم به شیخ داده بود که گهگاه ذکرش را داشت.

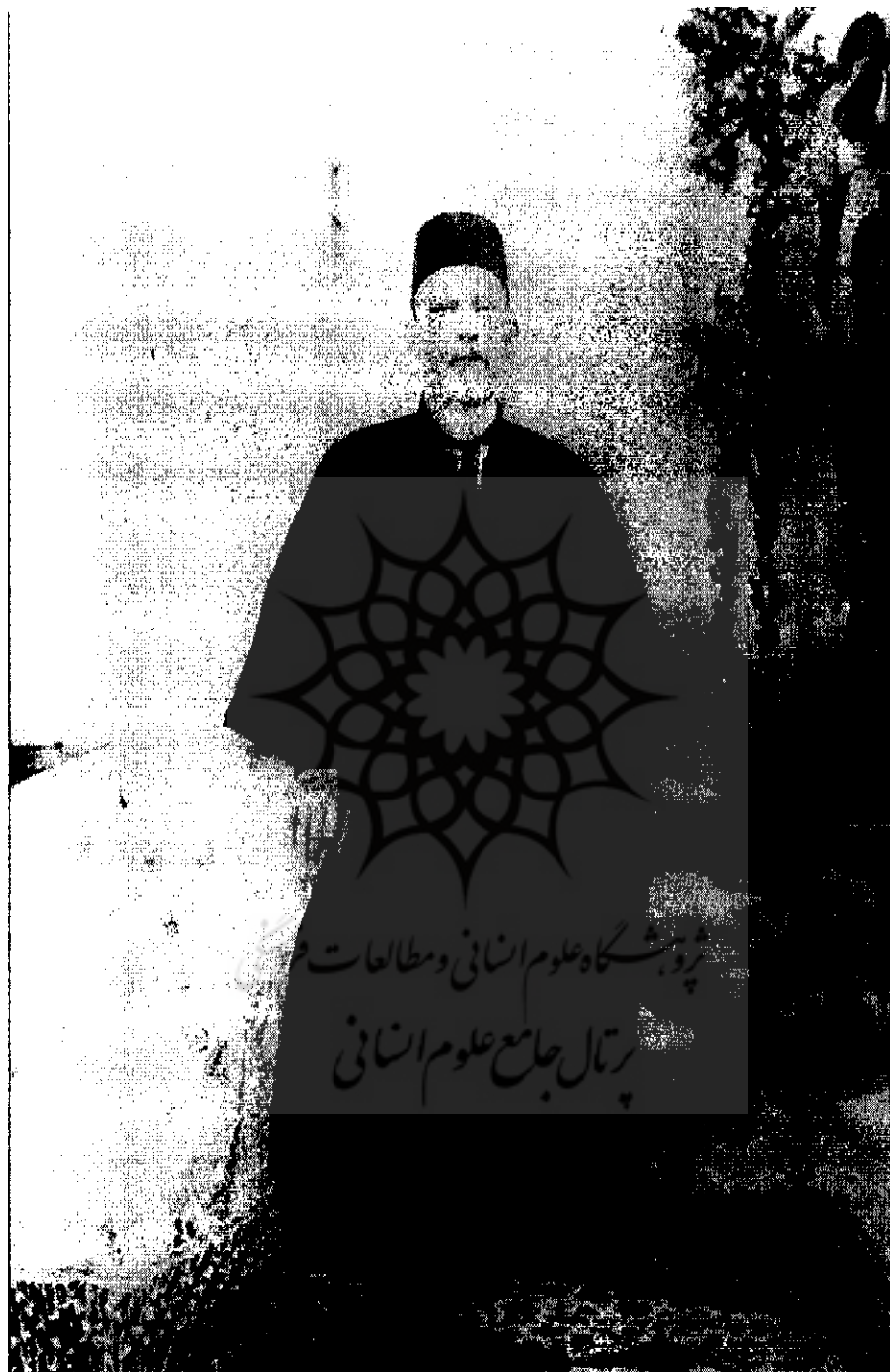
● بله یک تفنگ شکاری داده بود. خدمت شما عرض کنم مستوفی الممالک، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک، سه شخصیت برجسته آن روزگار بودند. ایشان نسبت به مستوفی بسیار حسن ظن داشت، حتی من ناظر بودم که فرزندان مستوفی می‌آمدند نزد آقای لنکرانی و ایشان به احترام مستوفی بلند می‌شد و تا دم در، آنها را بدرقه می‌کرد و می‌گفت: آقا، پدر شما به این مملکت خدمت کرده و شماها که نمی‌توانید - ما آخوندها باید خدمتگزاران مملکت را به شکلی به نسل بعد معرفی کنیم که یادشان نرود که داخل خانها هم، عناصر خوب و باشخصیت وجود داشته است. البته نسبت به مستوفی نهایت احترام را داشت، و نسبت به مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک هم تا حدی. حتی زمانی که بین مؤتمن‌الملک، که بعد از شهریور ۲۰ در قید حیات بود، و محمدعلی فروغی مسائلی پیش آمده بود، ایشان از مؤتمن‌الملک حمایت می‌کرد.

□ چه مسائلی پیش آمده بود؟

● مؤتمن‌الملک شخصیتی بود که مورد تأیید مردم قرار داشت و فروغی هم مورد تأیید طبقه تحصیل کرده بود، نه توده مردم. چون فروغی از نظر فضل و دانش کلاسیک، جلو بود، و مؤتمن‌الملک از نظر اصول سیاسی و مردم‌شناسی. مرحوم لنکرانی نزد ما از مؤتمن‌الملک زیاد تعریف می‌کرد و می‌گفت: آقا، مؤتمن‌الملک پیرنیا را باید از هر حیث تأیید کرد. او آدمی است که می‌تواند سنگ فروغی را بشکند. چون فروغی علاوه بر این که یک چهره ناشناخته است، احتمال دارد جزو وابستگان به خارجها هم باشد. به ما نمی‌گفت که صد در صد ایشان، بستگی دارد. ولی در عین حال، بد نیست بدانید آن آقای کرمانشاهی که در مجلس چهاردهم به سوی فروغی سنگ پرتاب کرد، از رفقای مرحوم لنکرانی بود و لنکرانی در تحریک وی نقش داشت.

□ در تحریک ایشان؟

● بله، در اینکه فروغی را بترسانند و مانع شوند که آن تجلیلها را از رضاشاه بکند و



میرزا حسین خان مؤمن‌الملک (پیرنیا) رئیس مجلس شورای ملی در چندین دوره | ۶۴۰-۸۱

بخصوص در مورد مسئله ورود متفقین به ایران و بخصوص پیش آوردن مسائل ارز که باعث حمله به او شد. به هر روی کسی که به فروغی حمله کرد یک کرمانشاهی بود که اصلاً پاتوق و پایگاهش منزل آقای لنکرانی بود و آقای لنکرانی در آن کار نقش داشت. زیرا به هیچ وجه من‌الوجه نسبت به فروغی خوش‌بین نبود و به مؤتمن‌الملک پیرنیا از او بسیار خوش‌بین‌تر بود. البته همان‌طوری که شما فرمودید، نسبت به مستوفی‌الممالک...

□ حساب دیگری باز می‌کرد.

● نسبت به مستوفی ضمناً می‌گفت: او آدم خیرتری بود، چون من خبر دارم آنچه که داشت، هم وجوهاتش را می‌داد و هم خیرات و مبرات می‌کرد و هم علاوه بر اینها تکبر خانی نداشت و چون آن تکبر خانی را نداشت می‌شد با او زندگی کرد؛ افراد دیگر قدری هنوز تکبر خانی دارند.

□ این جانب راجع به مرحوم مستوفی تحقیق مبسوطی دارم که هنوز منتشر نشده است. در آنجا خوشبختانه بعضی از مطالب مرحوم لنکرانی راجع به ایشان را ضبط کرده و نوشته‌ام، یعنی عین مطالب ایشان در باب مستوفی را آورده‌ام که چیزهای جالبی است. به هر حال شیخ خیلی به مستوفی علاقه داشتند. این را هم اضافه کنم که اخیراً با خاطرات و اسنادی که منتشر شده و تحقیقاتی که صورت گرفته، اهمیت فوق‌العاده مرحوم مستوفی در پی‌ریزی جریانات ضد استعماری ایران - اعم از دولت مهاجر ملی در کرمانشاه و حتی نهضت میرزا کوچک‌خان و مسائل دیگر - آرام آرام دارد کشف می‌شود و نشان می‌دهد که وی تقریباً فردی بوده که این‌گونه مسائل را پی‌ریزی می‌کرده است، منتها با آن تدبیر عمیق و پخته‌اش. می‌رسیم به مسئله کودتای رضاخانی، و ارتباطی که به هر حال بین خانواده رضاخان (مخصوصاً همسر رضاخان که از مهاجرین قفقازی بود) با خانواده مرحوم لنکرانی وجود داشت. البته «رابطه» نه به معنی «وابستگی» و این حرفها.

درباره برخورد لنکرانی با رضاخان در مقاطع مختلف تاریخی، از ابتدا تا انتها، اگر توضیحی دارید بفرمایید.

● آن‌طور که من شنیدم ایشان می‌فرمودند که ما رضاخان را در همین سنگلج تهران خیلی دیدیم و می‌افزودند: آقا، این یک سربازی بوده سیلاخوری و به هیچ‌وجه، نه دانشی دارد، نه بینشی. و مقصر هم، سیدضیاءالدین طباطبایی است که آمده و آقای رضاشاه را بر ما تحمیل کرده است... وگرنه، نه دانشی دارد و نه فهمی...

در عین حال، به دلیل اینکه همیشه مردم این مملکت، نهایت احترام را برای جامعه روحانیت قائل بودند، رضاشاه هم قبل از سردار سپه‌اش در منطقه سنگلج تهران زندگی می‌کرده و خود به خود با آخوند محل ارتباط داشته، و آخوند محلس

هم پدر مرحوم لنکرانی (حاج شیخ علی) بوده است. او با پدر لنکرانی آمد و شد داشته و این آمد و شد، یواش یواش بیشتر شده است و آن طور که من شنیدم، عیال دوم رضاشاه - یعنی مادر محمدرضا - عاقدش پدر مرحوم لنکرانی بوده است. می‌دانیم - در گذشته رسم بود و الان هم به همین نحو است - که خانواده‌ها از عالمی که به وی اعتقاد و ارادت دارند استدعا می‌کنند خطبه عقد خود یا نزدیکانشان را ایشان بخواند و برای این امر، شگون قائل‌اند. مادر محمدرضا هم طبق این رسم، خیلی به پدر مرحوم لنکرانی علاقه‌مند بود و از پدر مرحوم لنکرانی هم تنها معممی که باقی مانده بود یکی خود مرحوم لنکرانی بود و دیگری برادر ایشان، جواد لنکرانی، که قبل از حاج شیخ حسین لنکرانی فوت کرد. روی این سابقه آقای حاج شیخ حسین لنکرانی، خود به خود، با خانواده رضاشاه (از طریق مادر محمدرضا) ارتباط داشت و در مواقع مقتضی، از این ارتباط به نفع مبارزین بهره می‌گرفت. مثلاً مرحوم نواب احتشام رضوی (پدر زن نواب صفوی مشهور) در قیام مسجد گوهرشاد و مسائلی که در مشهد پیش آمده بود، شرکت داشت و به همین علت او را به تهران تبعید کرده بودند. وی به هیچ وجه از امکانات مالی برخوردار نبود و خوب، وضع معیشت خوبی نداشت. آقای لنکرانی با ارتباطی که با ملکه مادر گرفت، توانست تسهیلاتی برای نواب احتشام فراهم ساخته و گشایشی در کار وی ایجاد کند.

#### □ در همان زمان رضاشاه؟

● بله، در همان زمان رضاشاه توانست یک گشایشی در کار ایشان ایجاد کند و سبب شود که برای ایشان مشکلی آنچنانی فراهم نکنند. حتی ایشان تا مرحله اعدام پیش رفته بود ولی اقداماتی را که مرحوم لنکرانی از طریق زن رضاشاه انجام داد، جلو این کار را گرفت. مرحوم لنکرانی یک بار دیگر نیز در یک موقعیت بحرانی جان مرحوم نواب احتشام رضوی را نجات داد. ماجرا از این قرار بود که پس از فرار محمدرضا پهلوی از ایران در روزهای آخر حکومت دکتر مصدق، در روز ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ مجسمه شاه را در میدان بهارستان پائین کشیدند و مرحوم نواب روی مجسمه رضاخان رفت و با آن قامت رشید و عصبانی که در دست داشت از او عکس گرفتند و آن عکس در روزنامه‌های فردای آن روز منتشر شد. طبعاً این امر برای او در روزهای پس از کودتای ۲۸ مرداد خطرات بسیاری در برداشت و در اینجا، آقای لنکرانی با توسطی که از طریق ملکه مادر برای حفظ جان او نمود یک خطر بزرگ و حتمی را از او برگرداند. ارتباط ایشان با خانواده پهلوی در همین حد بود، نه اینکه اعتقاد یا وابستگی به آنها داشته باشد...

□ و وابسته باشد.



● و وابسته باشد.

□ فرمودید به خاطر این سوابق، خانواده پهلوی از شیخ، به گونه‌ای، حریم می‌گرفتند.

● حریمی برای خانواده لنگرانی قائل بودند و همین امر موجب شد که منزل و مسجد مرحوم لنگرانی در محله سنگلج (پارک شهر فعلی) را در زمان رضاخان خراب نکنند.

□ فرمودید در محله سنگلج؟

● بله، در محله سنگلج، که تا همین اواخر هم خانه مرحوم لنگرانی بود. وقتی سنگلج را خراب کردند هر چه در داخل آن بود خراب کردند، ولی خانه لنگرانی را مستثنا کردند، بدلیل آن حرمتی که ملکه مادر برای خانواده لنگرانی قائل بود. حتی یک بار موقعی که آیت‌الله کاشانی تبعید شده بود، عده‌ای به مرحوم لنگرانی مراجعه کرده بودند که برای خلاصی ایشان از تبعید اقدامی بکنند. ایشان در بالاخانه منزلشان در سنگلج، میتیگی دادند و یک روحانی نیز آن روز این شعر را خواند:

شاه مست و، شحنه راهزن...

□ کدام شیخ آن را خواند؟

● یک شیخ قد بلند لاغر.

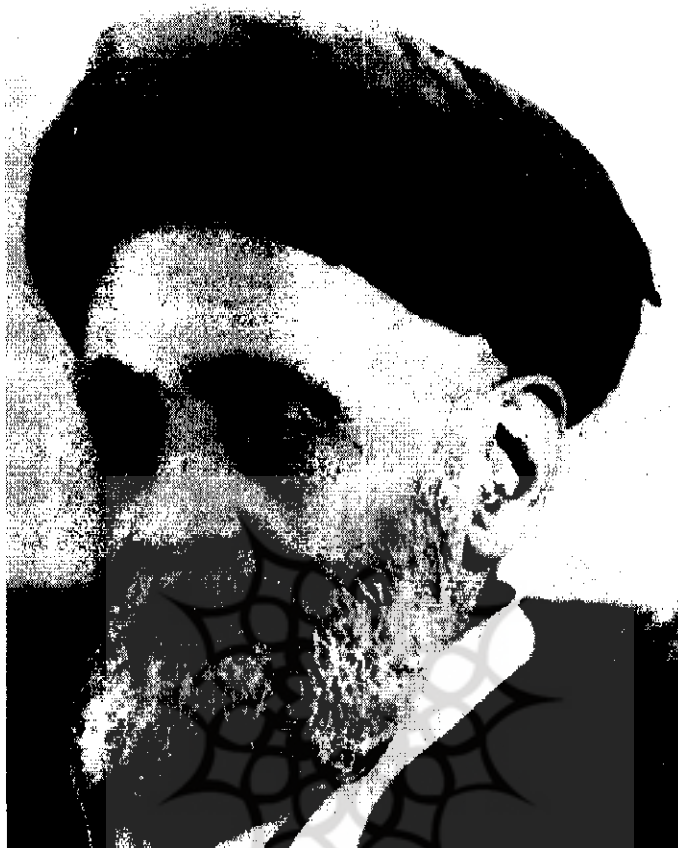
□ شکوه نبود؟

● نمی‌دانم، یک کسی بغل دست ایشان ایستاد و خواند.

□ یا آن تقی بینش نبود؟

● یک آخوند معصومی بود که خواند. من آن روز جزو مأمورین انتظامی میتینگ، و در پایین بودم. نطق شیخ درباره مسائل سیاسی روزمره بود و از تزییقاتی که برای مردم فراهم می‌کردند صحبت و انتقاد می‌کرد. مردم خواستار این بودند که آیت‌الله کاشانی از تبعید خلاصی یافته و برگردد. شیخ فرمودند که: آقا، اگر لزومی داشته باشد و اگر من تشخیص بدهم به اینکه مردم این قدر راغب و متمایل‌اند، خودم به اینها خواهم گفت که آقای کاشانی در اسرع وقت باید به وطنش برگردد. و این، حاکی از این بود که در بعضی از مواقع، برای کارهای بسیار اساسی، به تذکرات ایشان از طریق خانواده رضاشاه توجه می‌شد و از این جهت، خوب بسیار هم بجا بود. ولی در عین حال، مثلاً همان موقع که ایشان این مطالب را می‌فرمودند، چند وقت بعد که آیت‌الله کاشانی از تبعید آمدند و همه گروه‌ها - از جمله گروه آقای لنگرانی - برای استقبال از آیت‌الله کاشانی به فرودگاه مهرآباد جنوبی رفتند. درست یادم هست آقای لنگرانی پلاکاردی





آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی [۸۴۰-۲]

را برای گروه خود تهیه کرده بودند که عجیب بود. زیرا آن روزها شعار رایج این بود: خدا، شاه، میهن. ولی آقای لنکرانی دستور داده بود روی پلاکارد بنویسند: خدا، استقلال، آزادی! رفقای آقای لنکرانی این پلاکارد را دست گرفته و به مراسم استقبال از مرحوم کاشانی آورده بودند. از این جهت، موضع فکری آقای لنکرانی مشخص بود. متنها چون آدم دیپلماتی بود و از نظر سیاسی بسیار آدم قوی‌ای بود و (خیلی معذرت می‌خواهم، می‌بخشید با این تعبیر عرض می‌کنم) به هیچ وجه من‌الوجه دم به تله نمی‌داد! و حرف خودش و نظر خودش را اعمال می‌کرد.

مرحوم لنکرانی زبردست خود شخصیت‌های سیاسی زیادی را تربیت کرد و خانه‌اش پایگاه عناصر ملی و مذهبی بود. مذهب‌های بسیاری بودند که آنجا آمدند و گرایش‌های ملی و مردمی پیدا کردند. تبلیغات آقای لنکرانی روی افراد بسیار مؤثر بود.

مثلاً شعارهایی که مرحوم لنکرانی در انتخابات دوره شانزدهم داده، بسیار دقیق است. در دوره شانزدهم مرحوم لنکرانی از تبعید قوام‌السلطنه برگشته و حالا آمده در انتخابات شرکت کرده است. شعارهایی را که ایشان می‌دهد ببینید: «مرد دین و سیاست، شیخ حسین لنکرانی». یعنی هیچ موقع، جدا از دین حرف نزده. همیشه دین و سیاست را یکی می‌دانسته و همیشه در گفتار و رفتار از شخصیت‌هایی چون مرحوم مدرس تجلیل می‌کرده و البته در عین حال نسبت به مرحوم شیخ فضل‌الله نوری خیلی خوش‌بین بود و به همین دلیل هم اواخر عمرش آمد کوجه شیخ فضل‌الله در حدود چهارراه گل‌بندک، و آن خانه را انتخاب کرد و از رویه پسر شیخ فضل‌الله (که در پای دار پدرش کف زده بود) خیلی خیلی ناراحت بود.

#### □ همان میرزا مهدی پدر کیانوری؟

● بله، خیلی از دست وی ناراحت بود. و از این جهت است که خیلی‌ها نمی‌توانند حاج شیخ حسین لنکرانی را درک کنند، چون شخصیت حاج شیخ حسین لنکرانی را باید از ابعاد مختلف بررسی نمود و از یک بُعد، نمی‌شود او را بررسی کرد. اینکه کسی بیاید در محضر آقای حاج شیخ حسین لنکرانی بنشیند و فقط بخواهد از سیاست حرف بزند، این طور نبود. آشپخ حسین لنکرانی وقتی می‌خواست حرف بزند، از سیاست و مذهب و تجربیات گذشته و تاریخ مملکت و تاریخ گذشته و حتی تاریخ غرب حرف می‌زد و در نتیجه آن کسی که به محضر ایشان می‌آمد، وقتی بیرون می‌رفت دست پر می‌رفت. به اندازه درک و فهمی که داشت، یک چیزی گیرش آمده بود و رفته بود، و مجلسش بسیار ارزشمند و پربها بود.

□ در مورد مناسبات مرحوم لنکرانی با رضاخان شاید دو مطلب، شاخص و قابل ذکر باشد: یکی مسئله تبعید ایشان از سوی رضاخان به کلات و مشهد (در دوران رئیس‌الوزرای رضاخان) و دیگری تبعید ایشان در پنج سال آخر سلطنت رضاخان به شهریار. در این قسمت، حضرت عالی توضیحاتی بفرماید.

● حاج شیخ حسین لنکرانی بالطبع با استبداد مخالفت داشت و طرفدار آزادی و حکومت مردم بر مردم بود. لذا وقتی دید که رضا شاه نسبت به مرحوم مدرس، آن مشکلات را ایجاد کرد به هیچ وجه من‌الوجه نتوانست تحمل بکند و شروع کرد به عکس‌العمل نشان دادن؛ نتوانست سکوت کند و شروع کرد ناراحتی ایجاد کردن، که نهایتاً منجر به تبعید ایشان به منطقه شهریار و زرنند گردید. این زمان، مرحوم مدرس در خوف و کاشمر تبعید بودند و میان لنکرانی و ایشان مکاتباتی وجود داشته است. چون یک بار خود ایشان فرمودند: زمانی که مرحوم مدرس در تبعید خوف و کاشمر بود، من چند تا نامه برای ایشان ارسال کردم. پیک، نامه‌ها را به محل سکونت مرحوم

مدرس برده بود و از طریق راه آبی که به منزل مدرس می‌رفت به دست ایشان رسانیده بود، و مدرس نیز به همین طریق پاسخ آنها را ارسال کرده بود. که سرانجام نامه‌ها لو می‌رود و به حصر بیشتر آقای لنکرانی می‌انجامد. باری، آقای حاج شیخ حسین لنکرانی را به شهریار و منطقه زرنند تبعید کردند و ایشان هم ملک حاج امین‌الضرب در شهرآباد را اجاره کرد و در آنجا مقیم شد. آن موقع، ایشان مکاتباتی با مرحوم مدرس داشت. البته شهریار که می‌گویند، قطعه چهار زرنند بود. آقای نواب احتشام رضوی را به زرنند تبعید کرده بودند و آقای حاج شیخ حسین لنکرانی را به شهرآباد.

□ گویا شیخ احمد بهار هم همان حدود محصور بود؟

● شیخ احمد بهار را هم همان جاها...

□ خود مرحوم لنکرانی می‌گفت جایی به اسم چقو؟

● بله یک همچو چیزی. بعد از شهریور ۲۰ نام بعضی از دهات را عوض کردند و اسم تازه‌ای روی آن گذاشتند. در شهر آباد، مرحوم حاج امین‌الضرب ملک‌هایی دارد.

□ آنجا را آقای لنکرانی از چه سالی اجاره کرده بود؟

● از پنج سال آخر رضاشاه.

□ مرحوم لنکرانی با اشاره به آن چند سال توقف در شهریار می‌گفت: حکایت من این شده بود

که: یا برو با یزید بیعت کن / یا برو کنگور<sup>۲</sup> زراعت کن!

● ایشان در املاک امین‌الضرب - که عبارت بود از شهرآباد و مهدی‌آباد و حسین‌آباد و نصیرآباد - مستقر شده بود و لذا در آنجا هنوز هم ارادتمندان و دوستانی مثل بیاتها دارد. ایشان در همان موقع هم با آقای نواب احتشام رضوی مرتبط بود، چون وی را هم به قطعه چهار زرنند تبعید کرده بودند، ده معروفی که محل آقایان حاجی مجد و حاجی صفایی. و آنها در آنجا روی توصیه آقای لنکرانی، آقای نواب احتشام رضوی را اداره می‌کردند. این داستانی بود که من از تبعید ایشان به شهریار می‌دانم.

□ مرحوم لنکرانی راجع به مرحوم مستوفی می‌گفت ما به این علت با جمهوری رضاخانی

می‌جنگیدیم که طرح مسئله جمهوری از سوی او و اربابانش، بهانه‌ای بود برای دستکاری در قانون اساسی و سلطنت رضاخان. اگر جریان جمهوری خواهی، جریانی اصیل و واقعی بود، هرگز مورد مخالفت قرار نمی‌گرفت و کاندیدای ما و ملت ایران هم، برای

۲. کنگاور. نام مکانی مشهور در استان کرمانشاه.

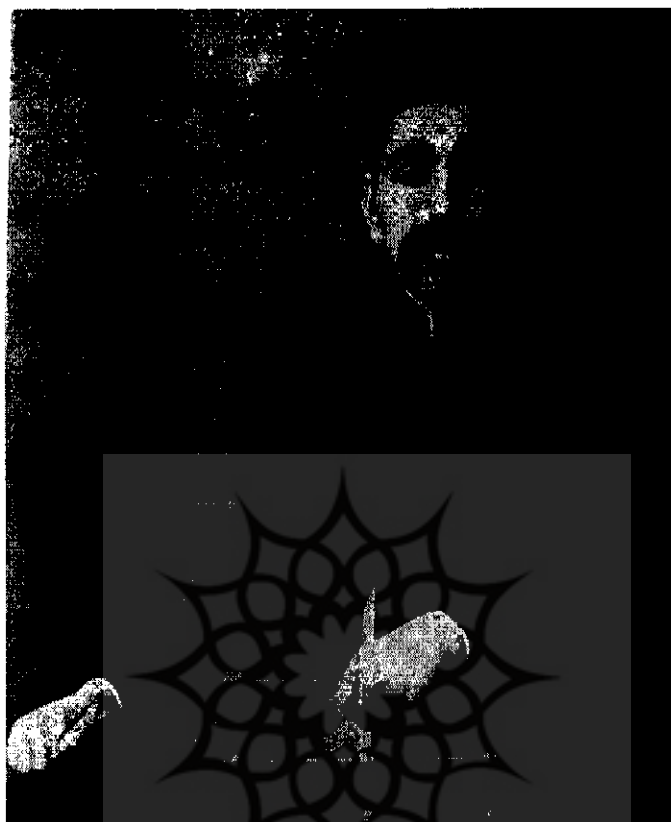
رئیس‌جمهوری، در حقیقت خود مستوفی بود. ولی طرح این مسئله از سوی رضاخان توطئه‌ای بیش نبود. خوشبختانه ایشان در اعلامیه‌ای که پس از شکست جمهوری خواهی رضاخانی صادر کرده‌اند، این مطلب را توضیح داده‌اند.

آقای لنکرانی پس از انتشار آن اعلامیه، با تمهیداتی از سوی رضاخان همراه مرحوم فیروزآبادی و... به کلات نادری و بعد از آن به شهر مشهد تبعید شد. ایشان نامه‌ای از مشهد به تهران می‌نویسد که در آن، قضایای تبعید و سر تبعید خود را که همان مبارزه با قرارداد وثوق‌الدوله و به هم زدن نقشه‌های پی‌درپی لرد کرزن بوده بیان می‌کند و نیز به حماقت روسها و فریب خوردن آنها از سوی انگلیسها و مسئله شورماتسکی (سفیر کمونیست شوروی در تهران) اشاره کرده و می‌گوید: من نمی‌دانم چه کنم و به آنها که این جور فریب خورده و به دست خودشان دارند دشمنشان را تقویت می‌کنند؟! این نامه که در ۱۳۰۳ شمسی نوشته شده انصافاً نشان‌دهنده اطلاعات وسیع و بینش عمیق سیاسی در نویسنده آن است و معلوم می‌کند که وی چقدر مسائل را ظریف و دقیق و جامع بررسی می‌کرده و چه برخورد پخته‌ای با آنها داشته است...

می‌رسیم به مسئله آقای خالصی‌زاده و جریده «اتحاد اسلام»، که اصولاً تبعید آقای لنکرانی به کلات و مشهد، معلول قضایای اتحاد اسلام بود که روزنامه‌شان هم توقیف شد. من فکر می‌کنم خالصی‌زاده که شما می‌شناسید، بیشتر خالصی‌زاده بعد از شهریور ۲۰ باشد که مؤید سید ضیاء‌الدین طباطبایی و سید محمد تدین محسوب می‌شد... ولی یک خالصی‌زاده قبل از شهریور ۲۰ هم داریم؛ یعنی خالصی‌زاده‌ای که به قول خودش بعد از اخراج سید ضیاء از ایران به تهران می‌آید و مبارزاتی اصولی با انگلیسها و اذتاب آن نظیر رضاخان و همین سید محمد تدین دارد و مرحوم لنکرانی هم در مبارزه با عوامل کودتا به طور جدی با او همکاری می‌کند و به وی نظر مشورتی می‌دهد... در این باره، یادداشتی هم از مرحوم لنکرانی وجود دارد که در آنجا از سیاسی‌کاری خالصی‌زاده انتقاد می‌کند و در همین زمینه جوابیه مهم مرحوم جواد لنکرانی (برادر شیخ حسین) به خالصی‌زاده قابل ذکر است که حاوی انتقاد خیرخواهانه از اقدامات خالصی‌زاده پس از شهریور ۲۰ و تناقض آنها با اقدامات وی در اوایل حکومت رضاخانی است. در این زمینه اگر مطالبی دارید بفرمایید.

● خدمت شما عرض کنم، آقای لنکرانی زندگی مرحوم خالصی‌زاده را در ایران به دو دوره تقسیم می‌فرمودند: ۱. خالصی‌زاده پیش از شهریور بیست، ۲. خالصی‌زاده بعد از شهریور بیست. خالصی‌زاده پیش از شهریور بیست به گفته ایشان خالصی‌زاده‌ای بود که (خیلی معذرت می‌خواهم) با آدمها کار می‌کرد.<sup>۳</sup> این لغتی بود که ایشان

۳. حسین مکی در جلد دوم تاریخ بیست ساله ایران در بحث مربوط به کابینه سردار سپه و غوغای جمهوری



سلیمان میرزا اسکندری | ۱۱-۳۳۴۶

می‌گفت: با آدمها کار می‌کرد و می‌شد با او کار کرد؛ ولی بعد از شهریور ۲۰ چون ظرفیت نداشت تحت تأثیر سایرین قرار گرفت و خیال کرد که به طور کلی خودش است، در حالی که چنین نبود و دیگران به او خط می‌دادند. در صورتی که آقای لنکرانی حتی یکبار گفت: آقای کیا، برو آن کاغذ را بیاور و ببین نقش را من برایش تهیه کرده‌ام.

→ ضمن اشاره به همکاری مرحوم لنکرانی و خالصی‌زاده در مبارزه با جمهوری خواهی رضاخانی، تلویحاً درباره تغییر موضع خالصی‌زاده و نظر منفی افکار عمومی پس از شهریور بیست نسبت به وی چنین می‌نویسد: (خالصی‌زاده در آن موقع اقبل از شهریور بیست) مورد تفر عمومی نبوده و تا اندازه‌ای مورد توجه بوده است.

حسین مکی. تاریخ بیست ساله ایران. تهران. امیرکبیر، ج ۲، چاپ سوم ۱۳۵۹، ص ۴۸۷

□ این مال قبل از شهریور ۲۰ است؟

● بله، و افزود: حالا قبول ندارد عوض شده است. آن وقت شماها به من می‌گویید چرا آقا دیگر با خالصی زاده کار نمی‌کنید؟! من دیگر با این خالصی زاده نمی‌توانم کار بکنم. من با آن خالصی زاده‌ای کار می‌کردم که هنوز معتقد بود استعمار می‌خواهد در این مملکت نفوذی داشته باشد و باید جلوی او را گرفت، ولی حالا می‌آید از عامل شناخته شده استعمار تأیید و تعریف و تمجید می‌کند، که وقتی از آقای لنکرانی می‌پرسیدیم: آقا عامل استعمار کیست؟ می‌گفت آقا، مشخص است، سید است دیگر!

□ سید ضیاءالدین طباطبایی؟!

● می‌گفت: سید ضیاءالدین است دیگر! شماها چرا از من می‌خواهید الف را تا آخرش برایتان بگویم! مگر نگفتم اگر می‌خواهید اینجا باشید باید یاد بگیرید که من وقتی گفتم «ف» شماها بدانید من دارم برایتان چه می‌گویم. ولی آقا، این آقای خالصی زاده خالصی زاده خوب، ارزشمند و به درد بخوری بود؛ خالصی زاده‌ای بود که می‌شد منافع مسلمانها را در قالب عقاید او پیاده کرد. ولی بعد آمدیم دیدیم نه، خالصی زاده با خالصی زاده اول فرق کرده است. از این جهت، ما هم با او تغییر روش دادیم. سپس رو کرد به همین آقای کیا و آقای «هاشمی نسب» که رفیق بسیار نزدیکش بود.

□ پدر این روحانی سید، که در کرج هست؟

● خیر، هاشمی نسب که در بازار تهران با آقای لنکرانی ارتباطات مادی داشت و فوت کرد (او و شمس آبادی، با مرحوم لنکرانی ارتباطات مالی داشتند). بله، رو کرد به ما و گفت: آقا، اینها آمده‌اند به من می‌گویند چرا دیگر با خالصی زاده کار نمی‌کنید؟! آقا، شماها هنوز بی‌جه هستند، نمی‌دانید، خالصی زاده فرق کرده است. آن موقعی که به درد دین و دنیای مردم می‌خورد، آمد و ما با او کار کردیم، و خوب هم کار کردیم؛ ولی اکنون که آمده و می‌خواهد از آبرویی که به وسیله ما کسب کرده در جهت سیاست خارجی سوء استفاده بکند، به هیچ وجه ما با او کار نمی‌کنیم. او دنبال این سید (ضیاءالدین) رفته و آن سید هم می‌خواهد بر مبنای آبروی گذشته‌ای که خالصی زاده کسب کرده بود استوار بشود. ما باید به خالصی زاده میدان ندهیم تا در نتیجه آن سید نتواند از آبروی پیشین او بهره ببرد. جزئیات قضیه را به ما نمی‌گفت. چون آقای لنکرانی خیلی کوشش می‌کرد که شخصیت افراد را حفظ کند. مگر اینکه دیگر خیلی دچار محذور می‌شد و می‌دید خیلی دارند نعل وارونه می‌زنند، آن وقت مجبور می‌شد مطلب را بگوید؛ و گرنه نمی‌گفت و حتی حفظ‌الغیب می‌کرد.

مثلاً در مورد سلیمان میرزا، وقتی ما به ایشان گفتیم: آقا، شما با سلیمان میرزا

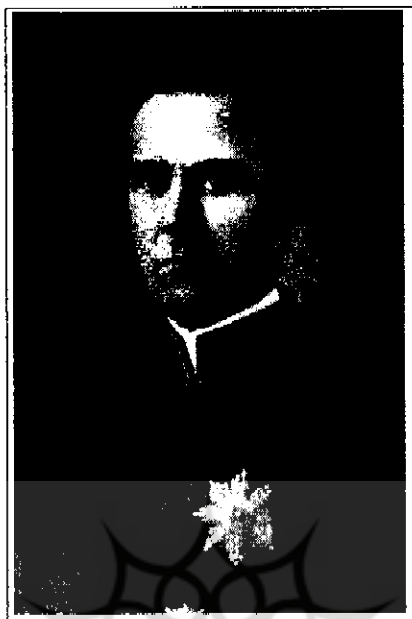
روابط داشتید؟ گفت: بله آقا، من معتقدم سلیمان میرزا آدمی بود آزادیخواه و علاوه بر این میهن دوست. استاد دکتر کریم سنجابی، او بود و رفتند با انگلیسی ها مبارزه کردند... (و خیلی از او تعریف کرد. سپس افزود:) ولی آمد بنیانگذار جناح چپ در ایران شد و حزب توده را راه انداخت. بسیار خوب، ولی حزب توده وابسته به خارج را دیگر آدم نمی تواند تأیید بکند. آقا، من تا آنجا با سلیمان میرزا رفیق و دوست هستم و به وی علاقه دارم که تأیید خارجی را نکند. (خیلی معذرت می خواهم) لنکرانی می گفت: میمون وقتی زیرش خیلی گرم می شود بجهش را می گذارد زیر پاش! من هم مملکت را دوست دارم، مردم را دوست دارم، و وقتی که پای کشور و مردم پیش بیاید، سلیمان میرزا کیست؟! آقا، من همه را می گذارم زیر پایم! از این جهت می گفت: دیگر با خالصی زاده به علت همبستگی او با کسی چون سیدضیاء نمی شود کار کرد. دوستان خالصی زاده هم خیلی کوشیدند که آشیخ حسین لنکرانی با خالصی زاده کنار بیاید ولی او زیر بار نرفت. خالصی زاده در این مورد خیلی تمایل داشت و حتی آقای شمس آبادی (از دوستان خالصی زاده) یکی دو میهمانی بسیار مفصل داد که با حضور خالصی زاده برگزار شد و در یکی از آنها خود من هم بودم.

□ که وساطت بکند و آقایان لنکرانی و خالصی زاده را به هم نزدیک کند؟

● بله، وساطت کند. و آن شمس آبادی بعداً (خیلی معذرت می خواهم) از نوکران آسیدضیاءالدین درآمد. او تقریباً آنقدر به آقای لنکرانی نزدیک شده بود که عامل نفوذی شده بود و از تمکن بسیار زیادی هم برخوردار بود. این فرد، دو تا مهمانی بسیار مفصل داد که بتواند خالصی زاده را مجدداً به آقای لنکرانی وصل کند. چون مشخص بود که آقای لنکرانی نمی تواند با سیدضیاءالدین کنار بیاید، ولی با آقای خالصی زاده به دلیل سوابق قبل از شهریور ۲۰ او می تواند کنار بیاید. لذا دو تا مهمانی مفصل داد و در میهمانی دوم من یادم هست مرحوم لنکرانی - که با همان عصا آمده بود و یک دستمال کوچکی هم تو جیبش بود گفت: آقای خالصی زاده، ما قبلاً، با هم بودیم، حالا شما می خواهید باز هم با ما باشید، بسیار خوب، ولی عقد دو طرف دارد: «ایجاب» و «قبول»؛ من قبول ندارم. شما حالا می خواهید دوست باشید باشید؛ من قبول ندارم. هر موقع توانستید مثل خالصی زاده قبلی باشید، در خدمت شما هستیم. ببینید این نوشته های شماست (دستمال را درآورد) داخل این دستمال، کاغذهای شماست؛ این نطقهای شماست. آقای خالصی زاده، آنهایی که بالا بردند می توانند پایین بیاورند! بله این حرفی بود که ایشان در خانه آقای شمس آبادی به خالصی زاده زد.

- یعنی چه: «آنهايي که بالا بردند می‌توانند پایین بیاورند»؟
- یعنی عامل بالا بردن شما، من بودم. حالا هم می‌توانم شما را پایین بیاورم.
- از روابط لنکرانی با مورخ‌الدوله سپهر بگوئید.
- مرحوم لنکرانی با مورخ‌الدوله سپهر خیلی رفیق بود و به او اعتقاد داشت. حتی در یکی از کابینه‌ها کابینه قوام‌السلطنه - قوام‌السلطنه به آقای لنکرانی باج داد و مورخ‌الدوله را وزیر پیشه و هنر نمود، برای اینکه به آقای لنکرانی حق‌السکوت بدهد. آقای لنکرانی در دوره چهاردهم هم وکیل مجلس بود و در حل قضایای آذربایجان و پیشه‌وری و اینها شرکت داشت. چون می‌خواست این بهار را به آقای لنکرانی بدهد، او را وزیر کرد. لنکرانی هم سپهر را کاملاً تأیید می‌کرد و از طریق وی از انحرافات که آقای قوام‌السلطنه پیدا کرده بود مطلع می‌شد و نسبت به آنها موضع‌گیری می‌کرد، که در نتیجه قوام‌السلطنه مورخ‌الدوله را از کار برکنار و آقای لنکرانی را هم تبعید کرد.
- فردوست هم در خاطراتش به ارتباط آن دو اشاره می‌کند. خاطرات فردوست را دیده‌اید؟
- خیر.
- کتابی جالب و خواندنی است. به ملاقاتهایی که مرحوم لنکرانی با محمدرضا پهلوی در اوایل شهریور ۲۰ داشت اشاره دارد و حتی می‌گوید من واسطه جور کردن این ملاقاتها بودم.
- ملاقات محمدرضا شاه با لنکرانی، اساساً جزو وصایای پدرش [رضاخان] بود.
- می‌گوئید مرحوم لنکرانی به شاه گفت که تو مورخ‌الدوله را سرکار بیاور و بعد او را جایگزین قوام کن و خلاصه قوام را کنار بزن. فرمودید: ملاقات محمدرضا با مرحوم لنکرانی جزو وصایای رضاشاه به پسرش بود؟
- به‌طور کلی، یک بار از دهان اللهیار صالح شنیدم که جزو وصایای رضاشاه به پسرش، این بود که نسبت به چند نفر، حریم حرمت را رعایت کن. نیز به وی گفته بود (خیلی معذرت می‌خواهم این را می‌گویم): هیچ موقع، دست به ترکیب آخوندها نزن، هر موقع خواستی بزنی مواظب باش که آنها ریشه‌ات را می‌زنند!
- رضاشاه چرا این نکته را روز اول نفهمید؟!
- در عین حال گفته بود آنهايي را که من به آنها احترام می‌گذاشتم تو هم احترام بگذار: در ارتش، یزدان‌پناه و سپهبد آق‌اؤلی را گفته بود، و در کادر سیاسیهای قدیم کشور و رجال استخواندار مؤثر، از سید جلال تهرانی و اللهیار صالح و میرزا علی آقای هیئت





احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله) [۱۳۵۷-۱۹۷۸]

نام برده بود. در دادگستری تقوی‌ها را گفته بود و در میان روحانیون نیز گفته بود: حریم آقای لنکرانی را نگهدار. یکی دیگر از روحانیون تهران ظاهراً به نام سلطان‌العلماء هم در تهران اسم برده بود. ولی افزوده بود: دست به ترکیب کسی در روحانیت نزن؛ اگر به روحانیت دست بزنی گرفتار می‌شوی. هیچ سراغشان نرو! محمدرضاشاه به دلیل توصیه‌های پدرش، تا حدودی رعایت حریم این افراد را می‌کرد. سال ۱۳۴۲ که در زندان خدمت جناب اللهیار صالح بودم درست یادم است که اللهیار صالح گفت: بله، اگر من را نمی‌کشند روی توصیه پدرش هست.

□ من این مطلب را از خود مرحوم لنکرانی شنیدم که ایشان می‌گفت: رضاخان در مورس که بود، دخترها و پسرهای نزد او می‌رفتند - خود محمدرضا البته هیچ وقت نرفت - رضاخان به اینها گفته بود که: آن دشمن با شرف من چه می‌کند؟ مقصودش همین آقای لنکرانی بوده است. و می‌فرمود یکبار این حرف با خود محمدرضا مطرح شد و او هم همین قضیه را گفت.

● بله. شیخ، راست راستی خدمات بسیار زیاد کرده است. راست راستی خیلی. در مورد همین نهضت ملی شدن صنعت نفت، شیخ در عین حال که ظاهراً در صحنه نبود ولی باطناً حرکت‌هایی داشت. درست است که دکتر مصدق از مجلس با حاج

سیدابوالقاسم کاشانی مربوط بود، ولی دیدارها و آمد و رفت‌هایی که میان حاج سیدابوالقاسم کاشانی و آقای لنکرانی بود و دوبار آن، خود من آقای لنکرانی را به منزل آیت الله کاشانی در پامنار بردم تأثیر زیادی در تحریک و تقویت ارادهٔ مرحوم کاشانی جهت پیشبرد مبارزه داشت.

□ این ملاقاتها بعد از برگشت مرحوم کاشانی از تبعید بود؟

● بله، بعد از برگشت ایشان از تبعید، و در جریان ملی شدن نفت بود.

□ دقیقاً چه سالی بود، می‌دانید؟

● مال قبل از سال ۱۳۲۹ است.

□ آن دوره شانزدهم که ایشان به مجلس رفت ولی پیام‌هایش خوانده می‌شد؟ از مذاکرات

مرحومان لنکرانی و کاشانی چیزی خاطرتان هست؟

● دو بار متوالی، خود من آقای لنکرانی را برداشتم و به منزل آقای کاشانی در پامنار رساندم. رفیم طبقه بالا. در آنجا خود مرحوم کاشانی نشسته بود و آقای لنکرانی هم در خدمتشان. بعد از سلام و علیک و احوالپرسی‌های مفصل، در مورد مسائل ملی شدن نفت صحبت کردند و لنکرانی آقای کاشانی را در مورد ملی شدن نفت...

□ تحریک می‌کرد؟

● بله. و بینی و بین الله، درست است که لنکرانی در این مورد مستقیماً در صحنه دیده نمی‌شد و خوب، روحانیت هم چندان همکاری نمی‌کرد، و آیت‌الله کاشانی...

□ پرچم‌دار قیام شده بود.

● پرچم‌دار بود و در این قالب، آقای لنکرانی بود که به ملاقات ایشان می‌رفت که دو مورد آنها از طریق من بود و یک مورد دیگر از طریق یکی از لنکرانی‌های قوم و خویشان انجام شد که بازاری بود. یک ملاقات دیگری هم داشتند. چهار تا ملاقات، قبل از همین ملی شدن نفت.

□ یعنی قبل از تصویب آن؟

● اصلاً قبل از تصویب. چون مادهٔ ملی شدن نفت، یک بخش است و خلع ید، بخش دیگر. این ملاقات‌هایی را که لنکرانی با کاشانی می‌کرد، در روحیه و وضع فکری آیت‌الله کاشانی خیلی مؤثر واقع می‌شد و آیت‌الله کاشانی را برای ادامهٔ مبارزه تقریباً شارژ می‌کرد. این امر، در همان زمانهایی بود که کسانی بر ضد آشیخ حسین لنکرانی شروع به تبلیغ کرده و او را متهم به چپ‌روی می‌کردند. این تبلیغات موجب می‌شد که



آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق | ۱۴۲۶-۲۴

آشیخ حسین لنکرانی آن طور که باید، نتواند صریح به میدان بیاید.

□ فرمودید ایشان را متهم می‌کردند به چپ؟

● ایشان را به چپ روی متهم می‌کردند و اعتقاد من این است که عوامل استعمار، این کار را می‌کردند تا آشیخ حسین لنکرانی در جامعه منکوب شود و در نتیجه به هیچ‌وجه من‌الوجه نتواند در صحنه مبارزه با کمپانی استعماری نفت در میدان حضور مؤثر یابد. حتی من یادم هست در جاده کرج و جاده چالوس این تبلیغات وجود داشت که ایشان با روسها مرتبط است! به این عنوان که او در دوره چهاردهم از طرف روسها وکیل مجلس شد و حزب توده تقویتش می‌کند! حال آنکه حزب توده نه تنها به هیچ‌وجه من‌الوجه آشیخ را تقویت نمی‌کرد، بلکه در خیلی از موارد ما خودمان می‌دیدیم شدیدترین حملات را به او می‌نمود!<sup>۴</sup>

۴. مرحوم لنکرانی در نطقی به تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۳۲ که در روزنامه ندای حقیقت به چاپ رسیده است ضمن تشویق مردم به شرکت در انتخابات دوره چهاردهم در همین خصوص صراحتاً اظهار می‌دارد: من خوشحالم که فکر لزوم احترام از اصل مؤثر و عاقلانه همکاری بر روی یک مقصد اساسی مشترک ملی (جنگ با ظلم و خودسری، کوشش برای تقویت حکومت ملی) دوباره در دماغ‌ها تولید و تقویت و تا حدی هم عملی شده است و به خواست خدا عملی‌تر هم می‌شود و تحت تأثیر همین مصلحت ملی است که مثلاً من با اینکه هیچ‌گاه داخل و وابسته حزبی معین و دسته خاصی نبوده و نیستم معذالک مورد حسن نظر احزاب و جماعتی قرار گرفته و آنها هم مانند سایر افراد مستقل مردم ایران علاقه عملی برای پیشرفت من ←

□ آن موارد، خاطرتان هست؟

● آشیخ حسین لنکرانی در مورد اوضاع روز و مسائل کشور، آگاهیها و دیدگاههای سیاسی دقیقی داشت که در آن روزگار، کمتر روحانی‌یی از آن بهره‌مند بود و ایشان این اطلاعات را به آیت‌الله کاشانی منتقل می‌کرد و آقای کاشانی هم نسبت به راهنماییهای ایشان نهایت اعتماد را داشت. ولی، خُب فرصت‌طلبها و آنهایی که نمی‌خواستند آقای لنکرانی در کنار آیت‌الله کاشانی باشد، سعایت‌هایی می‌کردند ولی آقای لنکرانی آنچنان بزرگووار بود که به این سعایت‌ها گوش نمی‌کرد و باز هم نظریات خودش را در قالب منافع ملی به آقای کاشانی می‌گفت و آقای کاشانی به آن، ترتیب اثر می‌داد. به همین گونه از طریق آقای دکتر سنجابی پیامهایی را به دکتر مصدق می‌رساند. چون آقای لنکرانی خیلی به دکتر سنجابی اعتماد داشت و او را یک آدم منظم و منضبط ضد خارجی می‌شناخت و می‌گفت پدران او در مبارزه با انگلیسیها زحمات بسیار زیادی کشیدند و حتی عموی دکتر را در داخل بتون گذاشتند و گرد آن گچ ریختند.

□ عمومی ایشان، سردار ناصر بود؟

● بله، سردار ناصر بود که وی را داخل دیوار گذاشتند و روی او گچ ریختند.

□ پدر ایشان کی بود؟

● پدر ایشان اسم دیگری داشت. سردار ناصر را گرفته بودند و این بلارا به سرش آورده بودند. در نتیجه اینها در مهاجرت مبارزین ایرانی در جنگ جهانی اول به صفحات غرب ایران، خیلی کمک کردند. اصولاً ایل سنجابی، ایل وطن‌دوستی است و ریشه‌های مذهبی دارد. روی این سوابق، مرحوم لنکرانی به دکتر سنجابی اعتقاد و اطمینان زیادی داشت. من خودم چندین بار دکتر سنجابی را قبل از ملی شدن نفت در منزل آقای لنکرانی - در همین سنگلج - دیدم که در آن اتاق بالا، پیامهایی از طرف آقای لنکرانی برای دکتر مصدق می‌برد و پیامهایی می‌گرفت و می‌آورد. آقای لنکرانی راهنمایی‌هایی می‌کرد که خیلی مؤثر بود و به همین علت هم بود که بعضیها که مخالف ملی شدن نفت بودند، لای لفافه به آقای لنکرانی حملات بسیار زیادی می‌کردند.

→ در انتخابات نشان داده و کمک به موفقیت من می‌کنند...

اردشیر آوانسیان نیز در خاطرات خود درباره تلاش حزب توده برای برقراری همکاری با عناصر ملی در جریان انتخابات مجلس چهاردهم می‌نویسد: در اردبیل ما عاقلانه‌تر عمل کردیم. کاندیدای ما یکی از ملیون یعنی شیخ حسین لنکرانی بود. این که یک ملی را کاندید کردیم خوب بود ولی باز عیب کار در آنجا بود که ما با این ملی هیچ‌گونه قرار و مدار سیاسی نداشتیم. (خاطرات اردشیر آوانسیان، تهران، مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی نگره، ۱۳۷۶، ص ۳۲۰)

منتهی این حملات را مشخصاً به ایشان نمی‌کردند ولی آنهایی که اهل فن بودند متوجه می‌شدند که این حملات بیشتر به خاطر آقای لنگرانی است و خُب این زحماتی را که آقای لنگرانی کشید در تاریخ مکتوم ماند و آن طور که باید و شاید از آن قدرشناسی نشد.

خُب، مسئله ملی شدن نفت که یک مسئله ساده‌ای نبود و خدمتی که این مرد در آن جریان کرد، خدمت کوچکی نبود. یا همان پلاکاردی که عرض کردم... حقیقتاً جرئت می‌خواست در آن برهه از زمان که شعار روز تمام مردم: خدا، شاه، میهن بود، یک کسی روی پلاکارد با خطوط درشت بنویسد: خدا، استقلال، آزادی و آن را عَلَم کند. این خیلی مطلب بود. لنگرانی این شعار را انتخاب کرد و خودش آمد زیر این پلاکارد و با سایر رفقا و دوستانش دسته جمعی به استقبال رفتند.

□ یعنی به استقبال از آیت‌الله کاشانی در فرودگاه. گویا دکتر مصدق هم آمده بود؟  
● بله آمده بود.

□ مثل اینکه آقای بهبهانی و اینها هم شرکت کرده بودند؟  
● آقای دکتر شایگان و اینها... آمدند آقای کاشانی را برداشتند بردند و آقای لنگرانی آمد به فرودگاه.

□ پس آقای لنگرانی به خود فرودگاه هم آمد؟  
● بله. خود ایشان هم به فرودگاه مهرآباد پایین - نه مهرآباد بالا - تشریف آوردند، در همان گرد و خاکها. با صدمه و تحمل سختی هم آمدند، و این پلاکارد هم مثل چراغ جلو تمام پلاکاردها می‌درخشید. چون اولین پلاکاردی بود که نوشته شده بود.

□ دوستان ایشان که آن روز همراه ایشان در آن استقبال شرکت داشتند چه کسانی بودند؟  
● آقای کیا، آقای پیغمبری، آقای هاشمی نسب...

□ خود شما هم بودید؟  
● من هم بودم. آقای قاسمی از کارمندان عالی رتبه وزارت بهداشتی هم بود.

□ اسم کوچکشان چه بود؟  
● نمی‌دانم. ایشان را ما به نام فامیل می‌شناختیم.

□ غیر از این ابوالفضل قاسمی بود؟  
● بله، غیر از این ابوالفضل قاسمی بود (البته این آقای ابوالفضل قاسمی هم نهایت ارادت را به آشیخ حسین داشت).

□ آقای جواد خاوری هم بود؟

● بله. جواد هم به آقای لنکرانی علاقمند بود و به منزل ایشان می‌آمد. گاهی وقتها هم با او شوخی می‌کرد و می‌گفت: آقا جواد، تو هنوز بچه‌ای و نباید وارد این مسائل بشوی. ولی خُب جواد، آدم مطلعی بود. جواد هم آن شجاعت و شهامتی را که دارد و یک مقدار مبانی حقوقی را که دارد، از حاج شیخ حسین گرفته است.

□ خودش هم معترف است.

● مرحوم لنکرانی بعد از شهریور ۲۰ تنها رجل سیاسی‌ای بود که مبارزات خیابانی را در این مملکت باب کرد.

□ همان میتینگ مشهور سنگلج؟

● هم آن میتینگهای سنگلج و هم اینکه در میدان بهارستان به دفعات ایشان می‌آمد چهارپایه را می‌گذاشت و شروع می‌کرد با مردم حرف زدن.

□ بالای درخت هم می‌رفت؟

● بالای درخت، بالای چهارپایه، روی کاپوت ماشین، هر جا می‌رسید سخنرانی می‌کرد. می‌گفت: باید با این مردم، مشکل را حل کرد. این مردم، ما را انتخاب کرده‌اند که برویم حرف بزنیم. اینها باید وضع ما را مشخص بکنند. همیشه می‌کشید مردم رابه صحنه سیاسی بکشند و آنها را در جریان امور قرار دهد. میتینگ خیابانی را آشیش حسین لنکرانی باب کرده است و اگر بخواهند سهمی بدهند و افتخاری برای این کار باشد، افتخار آن مال حاج شیخ حسین لنکرانی است. قبیل از وی به هیچ وجه من‌الوجه این کار باب نبود. با نطق‌هایش اصلاً سیدضیاء‌الدین را به دربوزگی انداخت. وقتی آسیدضیاء‌الدین را در مقابل چند تا توده‌ای که کاندیدا شده بودند با آن عظمت از یزد درآوردند و وارد مجلس کردند، یکی از عوامل مهمی که توانست سیدضیاء را مهار کند آشیش حسین لنکرانی بود. البته اعتبارنامه سید، با وجود مخالفتی که با او شد، در مجلس تصویب شد، ولی در عین حال نگذاشتند نظریات سیدضیاء‌الدین در دوره چهاردهم مجلس اجرا بشود و در این راه شیخ حسین لنکرانی زحمات بسیار زیادی کشید. منتهی عوامل خارجی آمدند و یک مقدار زحمات لنکرانی را به اشکال مختلف منکوب ساختند. در نتیجه نگذاشتند چهره صحیح او مطرح شود. والا بینی و بین‌الله روحانی‌ای که بعد از مرحوم مدرس به صحنه آمد و گفت: دین و سیاست یکی است و جدا از هم نمی‌شود، همین شیخ حسین

لنکرانی است، که هنوز شعارهای انتخاباتی در بعضی از خیابانهای قدیمی تهران وجود دارد: «مرد دین و سیاست، آقای شیخ حسین لنکرانی را انتخاب بکنید!» آن روزها روحانیت به صحنه نمی‌آمد ولی آشیخ حسین بعد از شهریور ۲۰ وارد صحنه سیاسی این مملکت شد و فعالیتهای مؤثری انجام داد و معتقد بود کسانی که چنین نمی‌کنند اشتباه می‌کنند...

□ ولی روابط ایشان با آقایان علما خوب بود.  
● بله.

□ مثلاً با مرحوم بروجردی، یا آیت‌الله خوانساری.

● با آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری که در بازار نماز می‌خواند و مرجع بزرگ تقلید بود، روابط خیلی خوبی داشت. روابطش با آیات عظام حاج سیدمحمدتقی خوانساری و سیدمحمدحجت و آشیخ عبدالکریم حائری هم خوب بود. و نیز با پسرهای مرحوم حائری: آقامهدی حائری و آشیخ مرتضی حائری که در قم بود. با آنها به نام آقازادگان ارتباط داشت. یک بار که در خدمتشان بودیم، گفت: آقا، ما در میان این آقازاده‌ها، کمتر آقازاده‌ای دیده‌ایم که بتواند همان صلابت و مرجعیت و فقاہت را داشته باشد. پسر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم این‌گونه است. مرحوم آشیخ حسین از این حرفها زیاد داشت، ولی قدرش در جامعه شناخته نشد.

□ حالا ان‌شاءالله با نشر یادنامه ایشان، مسائل روشن خواهد شد.

● ان‌شاءالله، به امید خدا همت بفرمایید. دعا می‌کنیم که خدا ان‌شاءالله خودش در آن دنیا به مرحوم لنکرانی اجر بدهد، چون این دنیا که تمام شد، در آن دنیا به پاس صبر و بردباری که ایشان در تحمل مشکلات این دنیا داشت، به او اجر دهد.

□ درباره مبارزات مرحوم لنکرانی با سیدضیاءالدین طباطبایی اگر مطلب دیگری دارید بفرمایید.

● بعد از شهریور ۲۰ که مرحوم آسیدضیاءالدین از فلسطین به ایران وارد شد، وی در افکار عمومی به عنوان یکی از استوانه‌ها و رجال سیاسی عصر شناخته می‌شد که قبل از شهریور ۲۰ فعالیتهای سیاسی داشته است. در عین حال آسیدضیاءالدین معتقد بود به اینکه قدرتمندترین حکومت در دنیا، قدرت انگلستان است و اگر ما بخواهیم امنیت و پیشرفت داشته باشیم باید حتماً در کنار انگلستان قرار بگیریم و جزو بلوک آنگلو فیل باشیم تا بتوانیم خودمان را به اصطلاح از خطر مارکسیسم و نفوذ اتحاد جماهیر شوروی نجات بدهیم. ولی در مقابل وی، آزادیخواهان و ملیون

معتقد بودند که خطر، منحصر به روسها نیست و انگلیسها نیز استقلال و آزادی این کشور را تهدید می‌کنند. در این مملکت، انگلیس هست، روس هم هست؛ و ما باید یک سیاست بینابین اتخاذ کنیم. ما منافی داریم، آنها هم منافی دارند، بنابراین مثل دو تاجر یا مثل دو شریک تجاری، می‌آییم در چهارچوب منافعمان با هم بده بستان سیاسی می‌کنیم، ولی به هیچ‌وجه دخالتی در کار هم نمی‌کنیم و هر کسی متاع ما را بهتر خرید به او می‌فروشیم و هر متاعی را هم لازم داشتیم هر کسی ارزاتر می‌دهد از او می‌خریم. چهار دیواری مملکتمان را هم حفظ می‌کنیم و خودبه‌خود این رویه تحت عنوان «سیاست موازنه منفی» بهترین رویه‌ای است که می‌تواند کشور ما را نجات بدهد. حتی بعضی اعتقاد داشتند حالا که در دنیا آمریکایی هم پیدا شده و جزو قدرتمندانی است که پس از جنگ بین‌الملل دوم سربلند کرده است، در نتیجه (به قول مرحوم شیخ حسین لنگرانی) دیگر میخ، سه شاخه پیدا کرده و ضربه‌های خیلی قوی‌ای می‌خواهد که این میخ سه شاخه به زمین سیاست فرو برود و این، برای ما بهترین شانس است که باید از طریق ایجاد تضاد و موازنه بین این سه، منافع ملی خودمان را تأمین کنیم. با آنها ارتباط دوستانه داشته باشیم ولی حق دخالت به آنها ندهیم و متقابلاً ما هم دخالتی در کارهای آنها نکنیم. این دیدگاه ملیون و آزادی‌خواهان بود.

ولی عوامل و ایادی انگلستان که سالهای سال منافع مملکت را برده بودند احساس می‌کردند که بعد از شهریور ۲۰ با تشکیل حزب توده و همچنین حضور یک عده تحصیل‌کرده‌های از فرنگ برگشته که بویی از آزادی به مشامشان خورده است، فرصت ادامه آن غارتگریها را به آنها نخواهند داد تا دوباره قرارداد وثوق‌الدوله و آن مسائل تجدید بشود. لذا آسیدضیاءالدین را، که به دست انگلیسها در ایران کودتا کرده و مهره بسیار قوی آنها بود و سالهای سال هم در فلسطین «تحت قیمومیت انگلیس» زندگی کرده بود، بدون مقدمه از یزد وکیل و وارد مجلس چهاردهم کردند. پس از ورود آسیدضیاءالدین به ایران، سیاستمداران آن روز تشخیص دادند که سنگ، سنگ شکن می‌خواهد، آمدند بررسی کردند دیدند حریف این آدمی که بر مبنای اصول مذهب می‌آید و می‌خواهد در پوشش مذهب، به سیاستهای استعماری خدمت کند، آقای آشیخ حسین لنگرانی است. زیرا او شخصیتی مذهبی و سیاسی و مطلع است که با مبارزاتی که در زمان رضاشاه داشته و با شخصیت خانوادگی قوی خویش می‌تواند در مقابل آسیدضیاءالدین بایستد. لذا در اردبیل، شخصیتی بود به نام غلام مجاهد که از رفقای بسیار نزدیک ستارخان و باقرخان در صدر مشروطه بود و در اردبیل زمینه بسیار قوی اجتماعی داشت و این اواخر تا قبل از پیروزی انقلاب





آیت‌الله المظنی آقا سید محمد تقی خوانساری | ۲-۸۰۷



آیت‌الله حاج سید احمد خوانساری | ۲-۱۰۸۶

هم زنده بود و اکثراً منزل آقای لنکرانی می‌آمد.

□ این غیر از آن آقای محمدی است؟

● همان شخص است. ترک بود و قد بلندی داشت ولی اصلاً لقبش غلام مجاهد بود.

□ همان که می‌گفتند از یاران مرحوم ستارخان در نهضت مشروطیت بوده است؟

● بله. او در اردبیل نفوذ و محبوبیت خوبی داشت و مردم اردبیل خیلی از او تجلیل و تعریف می‌کردند. در نتیجه، او که خود کاندیدای مجلس ۱۴ بود، به نفع آشیخ حسین لنکرانی در اردبیل کنار رفت.

□ کنار رفتن او بعد از رأی‌گیری بود یا قبل از رأی‌گیری؟

● قبل از رأی‌گیری بود. او به نفع آشیخ حسین لنکرانی اصلاً در تبلیغات انتخاباتی شرکت نکرد. ضمناً تعداد قابل توجهی از منسوبین به خانواده مرحوم لنکرانی یا مهاجرین قفقازی در اردبیل، مقیم بودند و به آقای لنکرانی رأی دادند. در نتیجه ایشان حائز اکثریت شد و به مجلس آمد. شروع کار مجلس چهاردهم، مقارن با زمانی بود که افق سیاسی ایران نسبتاً روشن شده بود و وکلایی چون مرحوم دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی در انتخابات تهران پیروز شده بودند. حتی در دوره چهاردهم مطالعه که آقای مؤتمن‌الملک پیرنیا را هم در تهران کاندیدا کردند.

□ و رأی هم آورد.

● رأی هم آورد و آقای آسید ابوالقاسم کاشانی و مرحوم دکتر مصدق اینها شخصیت‌هایی بودند که...

□ البته مرحوم کاشانی ظاهراً در تبعید بود و اعتبارنامه‌اش تصویب نشد.

● و به مجلس نرفت. در مورد آن انتخابات، داستان جالبی وجود دارد که برایتان می‌گویم. جلسات انتخاباتی را منزل پدر ما تشکیل می‌دادند.

□ دوره چندم؟

● همان دوره ۱۴. چون اولین دوره بعد از شهریور ۲۰ بود و پدر من هم یکی از اعضای انجمن نظارت انتخابات مرکزی تهران بود. در تهران شخصی به نام حسین نوری‌زاده بود که پسر آشیخ علی مدرس معروف بود و در پامنار تهران روبروی خانه آقای کاشانی می‌زیست. او وکیل شهرداری تهران بود و از عناصری بود که با رژیم رضاشاه همکاری‌هایی داشت. زمانی که شهردار تهران در زمان رضاخان، سرلشگر بوذرجمهری، خیابانهای تهران را خراب کرده بود و مردم در صدد شکایت برآمدند،



سید ضیاء‌الدین طباطبایی | ۱۱-۲۰۵۲

آقای نوری‌زاده وکیل شهرداری بود و اکثر مردم را در دادگاهها محکوم می‌کرد. باری، او هم کاندیدا شده بود و انجمن نظارت انتخاب مرکزی ایراد گرفتند که آقای نوری‌زاده حائز اکثریت است. پدر من آنجا رفت و نشستند آراء را خواندند. دیدند

یک سری رأیهای بسته‌بندی شده به نام نوری‌زاده در صندوقها ریخته‌اند، متنها عوض اینکه نقطه را بالای نون بگذارند زیر آن گذاشته‌اند و نوری‌زاده تبدیل به بوری‌زاده شده است! پدر من نظر داد که آقا، اینها بوری‌زاده است و نوری‌زاده نیست و چون بوری‌زاده، خود یک فامیلی مستقلی بوده و آقای نوری‌زاده هم قبل از اخذ رأی اعلام نکرده آرای که به نام نوری‌زاده، بوری‌زاده، توری‌زاده می‌باشد همگی به نام من است، پس نتیجتاً این آراء، جزو آرای ایشان حساب نمی‌شود!... این امر جلوی ورود ایشان به مجلس را گرفت و مرحوم کاشانی که آن موقع در تهران کاندیدا بود از شخصیت‌هایی بود که بابت این امر، از پدر من خیلی تجلیل کرد. اساساً روابط فیما بین مرحوم پدر بنده و آیت‌الله کاشانی بسیار گرم بود تا جایی که پدرم ایشان را به عنوان وصی خود برگزیدند.

□ یعنی در حقیقت، آقای نوری‌زاده «بور» شد؟!

● بله! و بعداً مشخص شد که نوری‌زاده یکی از دوستان محرم آسیدضیاءالدین طباطبایی است و با وی همکاری می‌کند.

به هر روی، آقای لنکرانی به مجلس چهاردهم آمد و می‌دانید در بدو امر در مجلس اعتبارنامه‌ها طرح می‌شود و در مجلس چهاردهم اولین باری بود که آشیخ حسین لنکرانی در تهران بعد از شهریور ۲۰ میتینگ خیابانی را باب کرد. و خوب، آن موقع مرحوم آشیخ حسین لنکرانی یک ماشینکی هم داشت که خیلی کهنه و مستعمل بود. ماشین ایشان و ماشین مرحوم آیت‌الله فیروزآبادی، در تهران معروف بود! چون همیشه ماشینهایشان جوش می‌آورد و یک آفتابه آب، بغل ماشینشان در طرف جلو بسته بودند که هرکجا جوش می‌آورد آن را برداشته و آب در ماشین می‌ریختند!

درست یادم هست آشیخ لنکرانی آمد توی میدان بهارستان، این کوچه‌ای که سر آن «شرکت روزی» سابق بود، اینجا وسیله‌ای پیدا نشد از ساختمانی یک دانه چهارپایه پیدا کردند. آشیخ حسین آمد رفت بالای چهارپایه و شروع به نطق کرد. این اولین میتینگ خیابانی بود که ما در تهران دیدیم و برای نسل آن روز بخصوص فرنگ رفته‌ها هم خیلی جالب بود که یک آدم معممی، برود بالای چهارپایه و علیه آسیدضیاءالدین شروع کند حرف زدن!

□ این در زمان مجلس ۱۴ بود یا قبل از آن؟

● قبل از افتتاح مجلس چهاردهم که هنوز آسیدضیاءالدین وکیل نشده بود. آسیدضیاءالدین در دوره چهاردهم وکیل شد، و ایشان آمد و این حرف را عیناً زد که:



آیت‌الله شیخ حسین لنگرانی

آقا، آن سیدی که سوغات فلسطین است، ما به فلسطین برش می‌گردانیم، و یا: آن سید فلسطینی که اکنون به نام نماینده به مجلس ایران آمده، ما او را برمی‌گردانیم؛ از این نوع جملات که آن روز خیلی جملات جالبی بود که آشیخ حسین لنگرانی می‌فرمود. آن موقع اگر در حدود هزار تا دو هزار نفر جمعیت که می‌آمد یک جمعیت خیلی زیاد محسوب می‌شد، چون مردم هنوز به میتینگ عادت نکرده بودند. لذا روزنامه‌های آن روز، مثل روزنامه قیام ایران (به مدیریت حسن صدر) و روزنامه ستاره (احمد ملکی) نوشتند که این اولین بار است که ما می‌بینیم یک روحانی بر روی چهارپایه علیه عاملین انگلستان سخنرانی می‌کند. این امر سبب شده بود که تحصیل کرده‌های آن موقع خیلی سراغ آشیخ حسین لنگرانی می‌رفتند و به او خیلی تمایل داشتند. و این نظر شخصی من است که یکی از عللی که بعد آقای آشیخ حسین لنگرانی را در تهران به توده‌ای بودن! متهم کردند، همین امر بود. زیرا دار و دسته آسیدضیاءالدین طباطبایی و عمال انگلستان وقتی مواجه شدند با قدرت آشیخ حسین لنگرانی، که این قدرت ناشی از نفوذ مذهبی او بود، برای اینکه مردم را از او متنفر و بدبین بکنند شروع کردند به ترویج این شایعه که: آقا، ایشان توده‌ای است و اگر با سیدضیاءالدین مخالفت می‌کند برای آن است که آسیدضیاءالدین یک آدم

مسلمان، متدین و معتقد است و سوابقش هم معلوم است که آمده و مثلاً مشروبات الکلی را تعطیل کرده... ولی آقای آشیخ حسین لنگرانی که در این لباس آمده، یک توده‌ای است که به این نام آمده و با او مخالفت می‌کند. تبلیغات مزبور هم بسیار وسیع و گسترده بود. خود من بعدها در یک مسافرتی که به شمال می‌رفتم در شهرستانک (که سر راه چالوس واقع است) ماشینم خراب شد. پیاده شدم که آن را درست کنم، چشمم به مأمورین اداره راه افتاد که داشتند کار می‌کردند و با هم حرف می‌زدند. موقع انتخابات دوره شانزدهم تهران بود و من به سمت چالوس می‌رفتم. آقای (ظاهراً) نادری رئیس اداره راه چالوس هم آنجا بود. به آنها گفتم: آقا، برای انتخابات چه می‌کنید؟ گفتند: آقا، ما که به توده‌ای‌ها رأی نمی‌دهیم! گفتم: توده‌ای‌ها چه کسانی هستند؟ گفت: آشیخ حسین لنگرانی! دیدیم تا آنجا هم بر ضد آشیخ حسین لنگرانی تبلیغ شده است! ضمناً دوستان دکتر بقائی هم در مجموع نسبت به آشیخ حسین لنگرانی همین سمپاشی را می‌کردند.

□ که اینها مال بعد است؟

● این سمپاشی را بعداً می‌کردند.

□ یعنی همین اتهام توده‌ای بودن را می‌زدند؟

● بله همین اتهام توده‌ای را، درحالی‌که آشیخ حسین لنگرانی کسی بود که آنچه من از او سراغ داشتم و دیده بودم و پدرم هم می‌گفت، در مجموع مردی مذهبی - سیاسی بود و معتقد بود به همان حرفی که مرحوم مدرس می‌زد که: سیاست من، عین دیانت من است و دیانت من، عین سیاست من است؛ و توده‌ای جماعت نمی‌توانست این منطق را بپذیرد و قبول بکند. چرا؟ چون توده‌ای قصدش این بود که ریشه‌ی مذهب را بزند. با این قصد و مرام، وقتی یک فرد روحانی را که می‌بینند که سبیل مذهب است و دارد از منافع ملی حمایت می‌کند، هیچ راهی ندارند مگر اینکه متهمش بکنند به توده‌ای بودن تا او را از گردونه و مسیر خارج سازند، و این کار را هم می‌کردند و تا این اواخر هم همین طور ادامه می‌دادند. البته بعد از نهضت مرحوم امام خمینی، مسایل به شکل دیگری مشخص شد.

□ البته در دوران انقلاب اسلامی هم حزب توده، به عنوان اینکه «ما پیرو خط امامیم!» و... باز

بیکار نبود. سخنی از مرحوم شیخ علی مدرس شد و اشاره‌ای کردید به آقازاده‌ایشان: حسین نوری‌زاده و آن قضیه‌ی مضحک بوری‌زاده! و ارتباطاتی که وی با رضاخان و

دستگاهش داشت. خود آشیخ علی مدرس که ظاهرأ...

● آدم موجهی بود.

□ یک فرد به اصطلاح آزادی‌خواه ضدانگلیس بود.

● بله.

□ نظرم می‌آید در صحبت‌هایی که مرحوم لنگرانی پیرامون تاریخچه مبارزاتشان با قرارداد

و ثوق‌الدوله داشتند، از همراهی مرحوم آشیخ علی با مبارزین یاد می‌کردند.

● بله...

□ و ظاهرأ بعد از شهریور ۲۰ هم ایشان در بعضی از ادوار کاندیدای ملیون بودند.

● بله، کاندیدای ملیون بود و عضو انجمن نظارت. در بدو امر، ایشان و آیت‌الله غروی را

(که در خیابان امیریه تهران ساکن بودند) اصلاً ملیون، کاندیدا کردند. علاوه بر این در

انتخابات دوره هفدهم تهران، اعضای انجمن نظارت انتخابات مرکزی ۳۶ نفر بودند،

که نماینده روحانیون البته آشیخ علی مدرس نبود ولی آیت‌الله غروی بود، که خود

این آیت‌الله غروی هم در انتخابات دوره شانزدهم تهران نقش بسیار مؤثری داشت.

□ چطور؟

● عضو انجمن مرکزی نظارت انتخابات که باید نماینده طبقات ششگانه باشند.

□ که در اعتراض به اعمال نفوذ و دخالت دولتها در انتخابات، استعفا داد و...

● بله. و اصولاً اگر ملی شدن نفت را خدمت به کشورمان و حلقه‌ای از زنجیره مبارزات

ضداستعماری ملت ایران بدانیم - که قطعاً چنین است - زمینه‌ساز این پیروزی،

موفقیت ملیون در انتخابات دوره شانزدهم تهران بود. زیرا در انتخابات شانزدهم،

تمام شهرستانها در اختیار حکومت حاکم شاه بود ولی در تهران آن طور قدرتی

نداشت. در نتیجه از سوی انجمن نظارت، آراء بخشی از حوزه تهران - یعنی صندوق

لواسانات - را باطل کردند، که وقتی باطل شد مرحوم نریمان و شایگان وارد لیست

دوازده نفری تهران شدند و تعداد وکلای مردمی افزوده گشت. آنگاه یکی از عوامل

باطل‌کننده، همین آیت‌الله غروی بود که به نحوه انتخابات اعتراض داشت، چون

صندوق لواسانات را - که جزو حوزه تهران بود - باز کردند داخلش لوله‌های تریاک

بود! علاوه بر این، تعدادی وافور پیدا کردند!

□ اینها را چه جور توی صندوق کرده بودند؟!

● از اول، این صندوق را درست کرده بودند و بعداً در آن را لاک و مهر کرده و به مسجد

سپهسالار آورده بودند. و این در همان انتخابات دوره شانزدهم کذایی بود که مرحوم خلیل طهماسبی آن زنگ مدرسه سپهسالار را زد و آمدند و فریاد زدند صندوقها را دارند عوض می‌کنند و بعد صندوقها را به فرهنگستان بردند و عبدالحسین هزیر را کشتند و سپس دوباره انتخابات برگزار شد. آیت‌الله غروی نقش بسیار مؤثری در ابطال آن دو صندوق و آمدن نمایندگان ملی به مجلس داشت که در نتیجه ملیون، حائز اکثریت شدند و توانستند از طریق کمیسیون نفت، نفت را ملی بکنند.

□ همین جور است. دکتر انور خامه‌ای در خاطرات سیاسی‌اش این بخش از تاریخ را انصافاً خوب و منصفانه شرح داده است. قضایای همین مسجد سپهسالار و مدرسه سپهسالار را هم آنجا بیان کرده است. بحث پیرامون اقدامات مرحوم لنکرانی در انتخابات مجلس پانزدهم به بعد را ان شاء الله در ادامه این مباحث مطرح خواهیم کرد. در اینجا بد نیست کمی به بحث مرحوم لنکرانی و برخورد وی با حزب توده بپردازیم. من راجع به سید ضیاء یک نکته‌ای عرض بکنم: ظاهراً آن نکته‌ای که حضرت‌عالی فرمودید، در ایام مجلس چهارده بود.

● بله.

□ ولی اولین میتینگ مرحوم لنکرانی علیه سید ضیاء که در سنگلج هم انجام شد مدتها قبل از آن تاریخ، و ظاهراً در بدو ورود سید ضیاء به ایران انجام گرفت، که البته متأسفانه تفصیل نطق مزبور در اختیار ما نیست ولی خوشبختانه گزیده‌ای از آن در روزنامه «جودت» اردیبه در یک دو صفحه هست، و تفصیل خطابه بعدی سنگلج نیز که چندی بعد از آن تاریخ ایراد شد، موجود است. ایشان در خطابه اول، به قول معروف، تخم سید ضیاء را لق کرد. یعنی اصلاً با این برخوردی که روز اول با او در تهران شد و افشاگریهایی که توسط آقای لنکرانی در باره نقش سید ضیاء و کمیته آهن او در کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و زیرسازی رژیم پهلوی صورت گرفت، نسل جوان کشور بسیاری چیزها راجع به او و انگلستان او فهمید، و این امر مانع دستیابی انگلیسها (با دست سید ضیاء) به مقاصدشان گردید و حضرت‌عالی هم نکاتی در این زمینه فرمودید. مسئله اتهام آقای لنکرانی به وابستگی به حزب توده را نیز فرمودید که در حقیقت یک حرکت حساب شده از طرف آنگلو فیلها بود برای اینکه آقای لنکرانی را متهم ساخته و از میدان بدر کنند و من فکر می‌کنم این امر، بی‌تأثیر هم نبود. کما اینکه خود حضرت‌عالی هم اذعان داشتید. من فکر می‌کنم حضور مرحوم لنکرانی در قضایای نفت، مثل فعالیت‌های ایشان در دوران مجلس چهارده و قبل از آن در ماجرای پیشه‌وری پررنگ و چشمگیر و آشکار نیست و این عللی دارد که به نظر می‌رسد یکی از آن علل، همین اتهام ایشان به وابستگی به حزب توده باشد



که حتی در زمان ما هم بعضی ها گاه برمی دارند و می نویسند که ایشان در مجلس ۱۴، عضو فراسیون حزب توده بوده است!

● بله!

□ و این، خیلی بی انصافی و خلاف واقع است. ولی این نکته جالب است بدانیم که یکی از مراجع بزرگ تقلید وقت به نام آیه الله العظمی حاج سید یونس اردبیلی رسماً در جریان انتخابات مجلس چهاردهم، به نفع آقای لنکرانی اعلامیه داد. متن اعلامیه ایشان در روزنامه جودت اردبیل (سال ۱۷، ش ۱۳۱۳، ۱ خرداد ۱۳۲۳ ش) وجود دارد که مرحوم آسید یونس در تاریخ ۲۴ جمادی الاول ۱۳۶۳ ق می نویسد: «... این جانب در تعیین اشخاص راجع به انتخابات بی طرف بوده، ولی این تلگرافات و مکاتیب که از طرف آقایان محترم آن سامان راجع به تمایل به انتخاب جناب مستطاب ثقة الاسلام آقای آقا شیخ حسین لنکرانی دامت تأییداته به وکالت ایشان از اردبیل و توابع رسیده ان شاء الله موجب نتایج حسنه خواهد بود. امید است آقای مشاراً لیه مؤید به تأییدات حق و قادر متعال بوده باشند». پداسست وقتی یک مرجع تقلید و صاحب رساله مثل مرحوم اردبیلی، آقای لنکرانی را تأیید می کند، دیگر مشخص است که دامن او از این قبیل نهمت ها پاک است. نکته جالب دیگر، سخن کسروی در انتقاد از لنکرانی است، وی در نامه سرگشاده ای که در سالهای اولیه پس از شهریور ۲۰ خطاب به حزب توده می نویسد (و بعداً کتاب شده)<sup>۵</sup> از حزب توده انتقادهایی می کند که یکی از آنها انتقاد از مشی حزب توده در حمایت از مرحوم آیت الله حاج آقا حسین قمی و نیز لنکرانی است. موضع کسروی در این نامه نسبت به حزب توده، یک موضع دوستانه است و از موضع دوستی، آنها را نصیحت می کند. یک سری از مبانی آنها مثل توده ای گری را می پسندد و تأیید می کند و سپس روی بعضی از کارهای حزب به عنوان نقاط ضعف انگشت می گذارد. از جمله نقاط ضعفی که او برای حزب توده می شمارد و آن را سخت می گوید و تحریکشان می کند که به اصطلاح این نقطه ضعفشان را کنار بگذارند، این است که می گوید: این حاج آقا حسین قمی بعد از شهریور ۲۰ از نجف به تهران آمد که دو مرتبه حجاب و چادر خانمها را برگرداند و شعائر مذهبی را تجدید کند. این چه معنی دارد که حزب مترقی روشنفکر مخالف ارتجاع و خرافات مذهبی و فئاتیسمی مثل حزب شما، از چنین کسی حمایت کنند؟! در ادامه می افزاید که من راجع به شیخ حسین لنکرانی حرفی نمی زنم و نمی دانم ایشان در زمان رضاخان چه کار

۵. نامه مزبور ظاهراً اولین بار که چاپ شد، امضای کسروی را نداشت ولی بعد در تجدید چاپ آن، ناشر اسم کسروی را روی جلد آن نهاد. حقیر، تجدید چاپ این نامه را که به صورت کتاب بود خوانده ام و مع الاسف نام آن کتاب اکنون در خاطر من نیست.

می‌کرد؟ متها حرفم این است که چرا شما از فردی چون او حمایت می‌کنید که به خاطر دو سه متر تنزیف (پارچه عمامه) حاضر شد تمام محضر و دفترش را رها کند و در دوران رضاخان معلوم نیست در کجا زندگی کند؟! چرا شما از فردی که این مقدار مرتجع است حمایت می‌کنید؟! نمی‌گویید فردی که این قدر مقاوم است، می‌گوید مرتجع است. مرتجع مقاوم...

● بله.

□ می‌خواهد بگوید: لنگرانی کسی است که در حمایت از لباس روحانیت، و برای اینکه عمامه را از سرش بر ندارد حاضر شد از همه چیزش بگذرد و در جایی دور از جایگاه اصلی خویش زندگی کند و به اصطلاح آواره‌گی بکشد. آن وقت شما از یک چنین فرد مرتجعی (که در حقیقت، روی گرایشهای مذهبی‌اش مقاوم، ایستاده است) حمایت می‌کنید.

باز در همین زمان ما می‌بینیم روزنامه «ایران ما» که تحت مدیریت محمود تفضلی منتشر شده، در خط کسروی حرکت می‌کند و در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۴ مبارزه‌ای سخت و آشکار با روحانیت دارد، حزب توده را می‌کوبد. نکته بعد، مسائلی است که مرحوم لنگرانی درباره سلیمان میرزا می‌گفت و حتی معتقد بود که سلیمان میرزا را ایادی مارکسیست کمونیست در حزب توده از بین بردند. با ملاحظه این مسائل و قرائن، به نظر می‌رسد که حزب توده، در حقیقت، دو دوران و دو لایه داشته که هر چند این دو دوره و دو لایه مشترکاتی با هم داشته‌اند، ولی بعداً حزب مزبور به‌طور صد در صد به دست عناصر ضد مذهب و وابسته به روسیه افتاده و یک دست است. در این زمینه، حضرت عالی اگر توضیحاتی دارید بفرمایید.

● خدمت شما عرض کنم مرحوم شیخ حسین لنگرانی بی‌تردید، دارای اعتقادات مذهبی بود و اقدامات او از انگیزه‌های مذهبی نشأت می‌گرفت. اصلاً ایشان کار سیاسی که می‌کرد اعتقادش بر این بود که یک آدم مسلمان خود به‌خود نمی‌تواند کار سیاسی نکند، باید حتماً کار سیاسی بکند و اگر نکرد فاکتور اسلامیش کم است. به همین دلیل هم بود که، خُب بعد از شهریور ۲۰ حضرت مستطاب عالی مطلع هستید روحانیت کمتر در امور سیاسی دخالت می‌کرد، تا اینکه مثلاً آسید ابوالقاسم کاشانی پیدا شد و یا قبل از آن مرحوم حاج آقا حسین قمی نهضتی برپا کرد که آقای لنگرانی از حاج آقا حسین قمی به پاس مبارزه ضد دیکتاتوری‌اش حمایت می‌کرد. متها یکی از خصوصیات کسروی این بود که وقتی می‌خواست کسی را بکوبد می‌آمد اول او را متهم می‌کرد، بعد می‌کوبید. اول آن اتهام را در جامعه نشر می‌داد و زمینه را فراهم می‌کرد. بعد در قالب آن اتهام می‌گفت: آقا، جامعه این طور تشخیص داده است. در

شماره ۱۲۱۳ ۴ شنبه ۱ خرداد ماه ۱۳۲۲

# جهت

۲۸ خرداد ۱۳۲۲

وجه انتشار: بیلا دور  
پیکتاله ۶۰۰ ریال - ششم  
روزهای دوشنبه و پنجشنبه  
چاپخانه: حکومت

مسئول انتشار: سردار مخ. حبیب الهی  
مدیر: ح. جودت  
تعداد: ۲۲  
۵۰ تکثیر شده روز انتشار بکریال

## دستخط آیت الله آقای آقا سید یونس آقا مجتهد اردبیلی

۲۸ جمادی الاول ۱۳۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله محترم اردبیل و انواع دامت توفیقهم معلوم است که انتصاب  
در تعیین شخص جامع با تعالیات طرف بوده ولی این تکلیفات و مکاتب که  
از طرف آقایان محترم آن سامان واقع شد قابل پاتهاب جنب مستطاب ثقه  
لاسلام آقای آقا شیخ حسین لنگرانی دامت توفیقهم بکالت ایشان از اردبیل و تراج  
میدانهاست و موجب نتایج حسنه خواهد بود باینکه آیت الله مشارالیه مؤید بتأییدات  
من و اولاد من است بر این باشد  
الاحقر یونس الموسوی

## اخبار شهرستان

در اولین نظارت انتخابات  
در انجمن نظارت انتخابات اردبیل که  
اغیرا آقایان زمانی و دکتر شمس و مشیری  
انتخاب دادند بود بجای آنها آقایان زکریا  
و جزوت و حاج مراد ناهیدی به قیامه  
تعیین شده و فیوٹی خود را اعلام نمودند  
محل انجمن  
در شبان پنجشنبه آیت الله سید  
برای تعیین از طرف آیت الله فرماندهان  
دفعه و تأییدت روز است صحیح نظایر  
کرمندان انجمن حضور یافته و در امیل  
دفعتهای شروع انتخابات را اعلام میدارند  
تقسیم تعرفه  
از طرف وزارت کشور برای انتخابات  
حوزه اصلی و فرعی اردبیل دو سطحی  
۲۲ هزار تعرفه تخصیص داده شده بنظر  
آنها این مقدار نهایت کم بود کانی بر  
و چون خراسان نیز که از تمام وزارت با این  
حقن وقت و هم و طرفت و بیست و پنج  
گفتند بود لهذا چنین مقدار تعیین نموده  
و به ترتیب ذیل تقسیم نمودند  
اردبیل ۱۰۰۰۰ تعرفه  
امارو ۴۵۰۰۰ تعرفه  
تفلیت ۳۵۰۰۰ تعرفه  
آستارا ۳۰۰۰۰ تعرفه  
و فراسه را با تعیین سایه ها به  
فرماندهای گزارش داده و در نظر گرفتند  
از پس حرکت نماینده ها حتما خواهد  
در تمام بخش ها آگهی المسان از بود  
خرافات اند آراه شروع کرده  
زینین دارو در اردبیل  
بهاداری اردبیل که اغیرا از بخشهای  
دارو در کشیک بود در اثر اشتباه  
دکتر طراوه و این بهاداری را از دست  
و اهتمام و مساعدت آقای لنگرانی بقتار ۱۳  
تاریخ: ۲۸ خرداد ۱۳۲۲  
تعداد: ۲۲

## آقایان اهالی محترم اردبیل و آستارا و نمین و اجارود

انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای  
در بیشتر قسمتهای ایرات - آستارا و  
یرفته و انتخابات اردبیل و آستارا و  
بن و اجارود قریباً شروع خواهد شد  
کسانی برای وکالت خود از این  
زستان انتخابات و نشان گرفته اند  
و از آنها که مجلس چهاردهم حاضر  
بند و به امید است امال نظر حفظ  
تالیف در مصالح دولت و ملی شود  
برای تعیین نمایند که بتواند از عهد  
هم امر عظیم نمایندگی برآید مشورتها  
خطبات زیادی کرده اسم و پس از  
دل نظر و تماشاگر حضرت حجت  
سلام آقای آقا شیخ حسین لنگرانی  
که یکی از بهترین علمای دینت و  
آخره استقلال ایران و از هر جهت  
بیست و پنج مقام بزرگ میباید اغیرا  
به اجماع از ایشان هم تقاضا شده  
ت که نماینده کن اردبیل و آستارا و  
و اجارود را قبول فرمایند و در  
که میدانم تمام اوقات ایشان در ایران

تأیید آیت الله آقا سید یونس اردبیلی از کاندیداتوری مرحوم لنگرانی در انتخابات مجلس چهاردهم

حالی که آشیخ حسین لنکرانی از هر کس حمایت می‌کرد به دلیل این بود که طرفدار آزادی و دموکراسی بود (البته نه دموکراسی غربی). می‌گفت: انسانها به‌طور کلی آزادند تا نظریاتشان را بگویند. و باید جامعه هم این قدر رشد پیدا بکند که بدیها و خوبیها را بشناسد و بگوید و اظهار نظر بکند. منتها باز این جمله مربوط به ایشان است که می‌گفت: هم نانش را بخورد، هم چوبش را بخورد. این نیست که آدم نانش را بخورد ولی چوبش را نخورد. نه! اگر بخواهد نانش را بخورد، مستلزم این است که چوبش را هم بخورد. هر حقی را که آدم بخواهد بگوید، چوب دارد. وقتی در یک جامعه رشد نیافته، حرف حق را بگویند علی هم که باشد - با لغت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود - ایشان هم چوب می‌خورد و همین که او را کشتند مال چوبی بود که باید می‌خورد. زیرا حق را گفت و حمایت از حق و بیان آن، چوب دارد.

حق، البته نان هم دارد، اما به اندازه بخور و نمیر، و چیز اضافه‌ای ندارد. در جامعه‌ای که مردم آن رشد کافی ندارند، چوب هم دارد و چوبش را هم باید بخوریم. آن جامعه‌ای که رشد دارد و اصلاً همه طرفدار حقند، دیگر حق، به تبلیغ نیاز ندارد. ولی در جامعه‌ای که غیررشد است، این وضعیت وجود دارد. علی (ع) هم چوبش را خورده و به این دلیل، او را کشتند که حق می‌گفت. لذا مرحوم لنکرانی می‌گفت: بچه‌ها، شماها که آمدید اینجا دور و بر من نشسته‌اید، خیال نکنید که آلف و آلفی اینجا در کار است! من یک عمر حق گفته‌ام، این تخت من است و این هم زندگی من. شما هم اگر می‌خواهید با من زندگی بکنید و بخواهید حق بگویند، همین است و چیز دیگری نیست. هیچ چیز دیگری نیست. غیر حق، خانه قوام السلطنه! غیر حق، خانه قوام السلطنه.

#### □ تصریح می‌کرد؟

● تصریح تصریح می‌کرد. نسبت به قوام السلطنه اصلاً خوش‌بینی نداشت. او را به عنوان یک دیپلمات سیاسی می‌شناخت ولی در عین اعتقادی که به رجال گذشته ما، نظیر مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک داشت، به قوام هیچ اعتقادی نداشت و لای لفافه هم معتقد بود که او به نظام مشروطه سلطنتی زیاد اعتقاد ندارد و اگر فرصت پیدا بکند محتمل است زیر آب مشروطه سلطنتی و بخصوص خانواده پهلوی را بزند، چون آدم کینه‌توزی است.

#### □ به نفع چه رژیمی؟

● او معتقد بود به نفع خودش.

## □ یعنی دیکتاتوری؟

● دیکتاتورِ مطلق العنانِ خودش، یعنی شاه جدید یا رئیس جمهور جدید؛ نه به نفع مردم، به نفع خودش. خیلی از موارد هم، حاج شیخ حسین لنگرانی مطالبی که می دانست به این شکل می گفت که: آقا، باید به هر کس به اندازه خودش بها داد و از وی بهره برداری کرد. گاهی وقتها هم شوخی می کرد و می گفت: آقا، اگر کسی می خواهد دخترش را شوهر بدهد باید حساب دردهای دختر را هم بکند. شما می خواهید کشورتان را دست قوام السلطنه بدهید، باید حساب دردهایش را بکنید و گرنه گرفتار می شوید! از این شوخیها با او می کرد. ضمناً یک علت اینکه توده ای ها لنگرانی را منتسب به خودشان می کردند، عظمت و صلابت آشیخ حسین لنگرانی در مبارزه با سید ضیاء الدین بود. چون سید ضیاء الدین به عنوان عامل انگلستان شناخته شده بود و توده ایها خود را مخالف وی، نشان می دادند. در نتیجه باید یک سمبل و مظهر داشته باشند. چه کسی بهتر از سلیمان میرزا اسکندری؟ سلیمان میرزا با آن سابق دیرین مبارزاتی که داشت در بدو امر، آمد جزو بنیانگذاران حزب توده شد و آشیخ حسین لنگرانی هم روی رفاقت دیرینه و اعتمادی که نسبتاً به سلیمان میرزا داشت با او همکاری می کرد، البته نه در قالب تشکیلات حزب توده، بلکه در قالب دوستی و اعتماد به شخص سلیمان میرزا. علاوه، شما وقتی مسائل حزب توده را در بدو تشکیل آن بررسی کنید - قبلاً هم عرض کردم - می بینید آنها به دلایل گوناگون در آغاز امر، به هیچ وجه مبارزات ضد مذهبی و ضد آخوندیسم نمی کردند، بلکه اوایل، در جهت اهداف مذهبی هم حرکت می کردند و حتی شعائر اسلامی را حفظ می کردند. وانگهی تعدادی از معتمنین داشتیم که اینها به حزب توده وابسته شده بودند.

□ مثل شیخ محمد یزدی که فوت شد؟

● بله.

## □ دیگر چه کسانی؟

● پسرهای آشیخ بهاء الدین نوری که یکی از آنها بعداً عمامه اش را برداشت. پسرهای ملک واعظ و... اینها، در حزب توده کمیته روحانیت درست کردند. حتی وقتی مرحوم آیت الله آسید ابوالحسن اصفهانی درگذشت، در همین خیابان فردوسی سر در حزب توده را کتیبه مشکی زدند. در جوادیه تهران دسته زنجیرزن راه افتاد و توده ای ها اعلام عزا کردند. شما روزنامه های حزب توده را در آن زمان بررسی کنید، اصلاً موضع ضد مذهب ندارند. درست است که حزب از قشر کارگر حمایت می کرد

ولی نه در قالب مارکسیسم و کمونیسم، بلکه می‌گفت: آقای و آقای y سرمایه‌دار هستند و این سرمایه را از طریق نامشروع کسب کرده‌اند، بنابراین حقوق کارگر از بین رفته است. به این نحو تبلیغ می‌کرد. ولی پس از اینکه سلیمان میرزا فوت شد، خیلی‌ها اعتقادشان این است که حزب توده در خطّ ضدیّت با مذهب افتاد. زیرا تا سلیمان میرزا زنده بود، اینها نمی‌توانستند اهداف مارکسیستی خودشان را پیاده کنند، که ریشه این افکار نیز رضا روستا، مسئول سازمانهای کارگری حزب توده، بود، تا اینکه سلیمان میرزا فوت کرد. البته عده‌ای اعتقادشان این است که سلیمان میرزا را کشتند.

□ چه کسانی؟

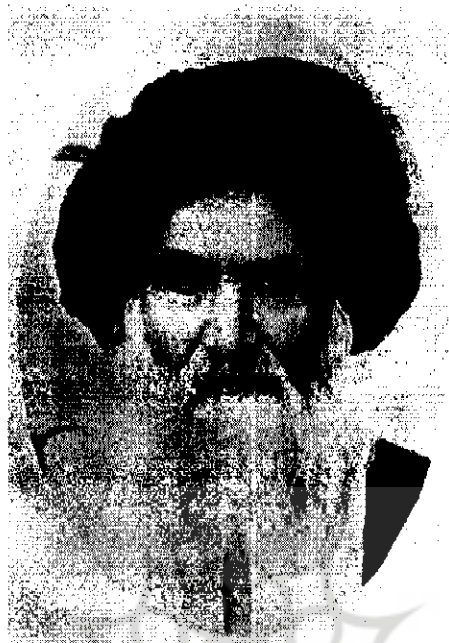
● عده‌ای اعتقادشان این بود و همان موقع هم می‌گفتند که سلیمان میرزا، صحیح و سالم بود و هیچ مسئله‌ای نداشت، چطور شد که یک‌دفعه مُرد؟!

□ خاطراتان هست که چه کسانی معتقد به قتل سلیمان میرزا بودند؟

● از شخصیت‌های آن موقع که این حرف را می‌گفتند، یکی همان غلام مجاهد بود که در محیط اردبیل خیلی نفوذ داشت. دیگری آقای بادکوبه‌ای بود که اهل تبریز بود و گفته می‌شد از رجال مشروطیت است. اینها چنین اعتقادی داشتند و ما به صداقتشان اعتقاد داشتیم، چه، عموماً نمازشان ترک نمی‌شد. این غلام مجاهد نمازش ترک نمی‌شد. ما دیده بودیم که آقای بادکوبه‌ای در خانه آشپخ حسین لنکرانی خیلی منظم و مرتب، نماز می‌خواند. اینها معتقد بودند که سلیمان میرزا کشته شده است، زیرا در مقابل نظریات آقایان مارکسیستها مقاومت می‌کرد و آنها با حضور سلیمان میرزا نمی‌توانستند کاری بکنند. در نتیجه سلیمان میرزا باید از میان برداشته می‌شد. حزب توده هم از این‌گونه کارها بسیار کرده که یکی از آنها همین جریان ترور حسام لنکرانی (برادر آشپخ حسین لنکرانی است). آمدند محمد مسعود و بعد هم حسام لنکرانی را از بین بردند. آنها به خاطر اهداف خودشان از این کارها ابا و امتناعی نداشتند و صریحاً هدف را توجیه‌گر استفاده از وسایل نامشروع می‌دانستند. از این جهت، به احتمال بسیار قوی سلیمان میرزا را کشتند. روزی که سلیمان میرزا فوت کرد پیکر او را از مسجد مجد تا میدان توپخانه تشییع کردند. من خودم ناظر این صحنه بودم و خیلیها از همان روز معتقد شدند که مسیر حزب توده، مسیر ضد مذهب شد.

□ یعنی خیلی از مردم؟

● از مردم عادی. زیرا وقتی مردم جنازه را از مسجد مجد روی شانه گرفتند و لاله الا الله



آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی | ۷۲۶-۴

گویان تا میدان توپخانه آوردند که از آنجا برای تدفین حمل بکنند همان جا رضا روستا بالای چهارپایه رفت و به نام شورای کارگری حزب توده شروع به سخنرانی کرد. در ضمن سخنرانی خود گفت: آقا، این حرفها چیست می‌زنید؟! این مطالب چیست می‌گویید؟! جنازه را بردارید ببرید دفن کنید و تجلیل کنید! نگذاشت دیگر حتی آن لااله الا الله و آن الله اکبر، و آن تشییع به آن شکل، ادامه پیدا کند! آنهایی که یک مقدار زیرکانه فکر می‌کردند و از تضادهای داخلی حزب مطلع بودند، همان روز احساس کردند که یواش یواش اینها خوب لامذهبی را برداشته‌اند و بر سر مردم می‌زنند.

□ دیگر چه کسانی در ایجاد انحراف در خط اولیه حزب توده، نقش بارز داشتند؟

● در میان اعضای کمیته مرکزی حزب توده افرادی نظیر دکتر یزدی یا کشاورز و گویا برادر بزرگ علوی یافت می‌شدند که با وجود برخورداری از تحصیلات غربی، به آن صورت، ضد مذهب نبودند و آدم می‌دید که ضد مذهب عمل نمی‌کنند. ولی کامبخش یک مقدار ضد مذهب بود. پس از فوت سلیمان میرزا، شورای متحده کارگران (که رهبریش با رضا روستا بود) به کمک امثال کامبخش، آن چنان در حزب رخنه و نفوذ کردند که کمیته مرکزی آن را هم تحت تأثیر قرار دادند.

□ از خاطرات برخی از بنیانگذاران حزب توده (نظیر فریدون کشاورز و ایرج اسکندری) که اخیراً منتشر شده، معلوم می‌شود کامبخش، عامل اصلی ارتباط حزب با شوروی و وابسته کردن آن به سیاست خارجی بوده است.

● باری، یک عده تحصیل کرده‌های خارج که با فرهنگ مذهبی ایران آشنایی نداشتند و شدیداً تحت تأثیر فرهنگ غرب بودند حزب را به دنبال خود کشانده و بر مبنای مارکسیسم شروع به تبلیغ و اقدام بر ضد مذهب نمودند. تحت این عنوان که «دین، افیون توده‌هاست» و این گونه حرفها...

بعد از شهریور ۲۰، حزب توده تنها حزبی بود که پیدا شده بود و نفوذ زیادی هم داشت. ولی بعداً به علت همین مسائل، نفوذش را به حد چشمگیری از دست داد و اگر دیدیم این اواخر یک نیروی داشت، اینها نیروهایی بودند که آگاهی لازم را نداشتند بلکه یک مشت تئوری می‌دانستند و دیدید که مثل یخ وارفتند و تمام شد. چون هیچ حزب و تشکیلات قدرتمندی در ایران تشکیل نشد. علت‌اش هم این است که مذهب در کشورمان هرچند به شکل یک حزب نیست ولی شکل گروهی را دارد که دارای تشکل و سازماندهی خاص خویش است. گروهی است که ایدئولوژی خاص و پایگاههای ویژه‌ای دارد. اگر حزب، کمیته دارد، مذهبی‌ها هم مسجد دارند. اگر حزب در روزهای خاص، تجمع دارد، مذهبیها هر روز تجمع و انجمن دارند، زیرا چهارده معصوم و دوازده امام دارند که هر یک دارای روز ولادت و شهادت‌اند (البته آخرین پیشوا هنوز در قید حیات است) و لذا به طور طبیعی می‌تواند هر ماه حداقل دو تا برنامه داشته باشند، بنابراین چیزی از یک حزب کم ندارند. و لذا چون در این مملکت، عقاید مردم، ریشه مذهبی دارد، حزب توده در ابتدا تا توانست در جهت اهداف مذهبی مردم حرکت کرد و به همین دلیل هم توانست یارگیری بکند، اما بعد که با مذهب در افتاد، دیدیم به هیچ وجه من‌الوجه توفیق پیدا نکرد و شکست هم خورد که حالا هم آثارش هست.

باری، عوامل و ایادی انگلستان که از حضور باصلابت آقای آشیخ حسین لنکرانی در صحنه سیاسی ایران ضرر می‌بردند، همکاری ایشان با شخص سلیمان میرزا را به دروغ جنبه بستگی حزبی داده و در سطح جامعه آشیخ حسین لنکرانی را به عضویت در حزب توده متهم کردند. بعضی از روزنامه‌نویسان و عناصر فرصت‌طلب هم به این کار دامن زدند، که بخش عمده آنها جزو دوستان آقای قوام‌السلطنه بودند، چنانکه مرحوم لنکرانی اساساً در زمان قوام‌السلطنه تبعید شد. وگرنه در وطن دوستی و اعتقاد آشیخ حسین لنکرانی به مبانی مذهبی، به هیچ وجه من‌الوجه جای شک و تردیدی نیست و مشکل ایشان این بود که مورد حسد عده‌ای بودند و این امر، مانع آن می‌شد



که وی بتواند در صحنه قدرت، حضور داشته باشد و همان طور که فرمودید علت اینکه ایشان در موضوع نفت هم نتوانستند آن طور که شاید و باید نقشی داشته باشند، معلول ضرباتی بود که به ایشان زدند. ولی به شما عرض کنم در عین حال که آشیخ حسین لنگرانی مستقیماً نتوانست در مسئله نهضت ملی شدن نفت به نحو آشکار دخالت بکند ولی من غیرمستقیم خیلی خدمت کرد مثلاً خود من به دفعات ناظر بودم که...



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښوونځي  
پښتونستان ښوونځي